



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۶۴

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲۷ اوت ۲۰۰۸ - ۶ شهریور ۱۳۷۸



اسلام و اسلام زدایی

گفتگو با منصور حکمت

صفحه ۱۸



یادداشت سردبیر

استعفای مشرف؛

پایان یک الگوی حکومتی

دوشنبه ۱۸ اوت، پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان استعفا داد. مشرف سال ۱۹۹۹ با کودتا علیه دولت نواز شریف قدرت را گرفت و با یونفرم وارد کاخ ریاست جمهوری شد. در سالهای بعد برای ساکت کردن اسلاميون تا "امام" شدن پیش رفت. اما در آخرین سخنرانی اش بعنوان رئیس جمهور با پرچم افتاده ناسیونالیستی قدرت را واگذار کرد. او گفت؛ "به خاطر منافع ملت، امروز از مقام خود کناره گیری میکنم و آینده خود را به دست مردم می سپارم، بگذارید مردم در باره من قضاوت کنند. خداحافظ پاکستان، زنده باد پاکستان و خدا پاکستان را حفظ کند!"

این سخنان شباهت زیادی به سخنان محمد رضا پهلوی هنگام ترک ایران دارد. تفاوت البته این بود که شاه در متن یک انقلاب وادار به رفتن شد و ژنرال مشرف اساسا در متن فشار آمریکا. در هر دو مورد نیز دوستی و هم کاسه بودن با دولت آمریکا بی نتیجه ماند. آندوران آمریکا شاه را راه نداد و امروز هم اعلام کرده است که "قصد ندارند به مشرف پناهندگی بدهد". جانشینان مشرف، درست مانند جانشینان رژیم سلطنت در ایران، هر دو از محصول سیاست آمریکا هستند. هم اسلاميون در ایران با حمایت آمریکا و دولتهای غربی به قدرت خزیدند و هم حزب مردم و حزب مسلم لیگ- شاخه نواز از دوستان و مهره های مطلوب آمریکا در ایندوره در پاکستان هستند.

مشرف از متحدین نزدیک آمریکا در جنگ کذائی "علیه تروریسم" بود.

صفحه ۲



گفتگو با نسرین رضاعلی

سرمایه داری کارگران را

در پرتگاه نابودی قرار داده است

صفحه ۹



یک گام به پیش چند گام به پس!

در نقد حزب حکمتیست

علی جوادی

صفحه ۵



اطلاعیه آغاز به کار

"دفتر روابط بین المللی حزب اتحاد کمونیسم کارگری"

گفتگو با مریم کوشا

مسئول دفتر روابط بین المللی حزب

صفحه ۴



فریادی که کنوانسیون حقوق بشر نشنید!

سخنی با مخالفین اعدام

شهلا نوری

صفحه ۱۷

جهنمی به نام کارخانه؛ ایساکو ، سایپا

کامران پایدار

صفحه ۲۳

گفتگوی علی طاهری با یکی از فعالین

قدیمی جنبش کارگری ایران

صفحه ۱۲

در صفحات دیگر؛ در حاشیه انتخابات آمریکا؛ کدام تغییر؟ گزارشهایی از اجتماعات و اعتراض کارگران نساجی کردستان، گزارشی از اجتماع کارگران غرب بافت سنندج، گزارشی از بیمارستانهای کرمانشاه، در باره قتل فرشته نجاتی، کمونیستها و طبقه کارگر و اپوزیسیون راست، نامه ای از آمریکا؛ به خاک سپاری کمونیسم.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

استعفای مشرف؛

پایان یک الگوی حکومتی ...

مشرف اما ناچار شد برود چون نتوانست آنطور که آمریکا میخواست دولت و ارتش و بویژه سازمان امنیت پاکستان را در خدمت پروژه های آمریکا علیه طالبان بسیج کند. امری که بینظیر بوتو وعده اش را داده بود و زیر فشار آمریکا به کشور بازگشت. بوتو ترور شد اما همان پروژه بدون وقفه پیش رفت. فشار بر مشرف بالا رفت. او ناچار شد سال گذشته بعد از وضع قوانین ویژه از مقام سرفرماندهی ارتش کناره گیری کند. در داخل پاکستان حزب بینظیر بوتو در محور ائتلافی است که زیر چتر حمایت فشار دیپلماتیک آمریکا مشرف را سر دوراهی استیضاح و کناره گیری قرار داد. اما سوالی که مطرح است اینست که مگر طی دستکم دو دهه اخیر نیروهای سیاسی حکومتی در پاکستان، از حزب مسلم لیگ "شاخه قائد اعظم" پرویز مشرف، تا حزب مسلم لیگ "شاخه نواز شریف"، و یا حزب مردم پاکستان خانواده بی نظیر بوتو، هرکدام به تنهایی و یا ترکیبی از آنها در دوره های مختلف در حکومت نبودند و آیا همه اینها متحدین نزدیک آمریکا نبودند؟ پس چرا مشرف زیر فشار ناچار است کناره برود؟

دو عامل که مستقل از رویدادهای داخلی پاکستان است پاسخ این سوال را میدهد: اول، الگوهای حکومتی مطلوب آمریکا در ایندوران در کشورهایی موسوم به تحت سلطه؛ و دوم، سیاست مشخص آمریکا در منطقه برای "مقابله با تروریسم".

پایان الگوی حکومتی دوران جنگ سرد

دولتهای نظامی و ارتشی در ترکیه و پاکستان، که اتفاقا هر دو از طرفداران پرو پاقرص آمریکا بودند، آخرین دولتها از الگوهای

پایان رسیده است. امروز این نوع حکومتها برخلاف دوران جنگ سرد الگوهای حکومتی مطلوب آمریکا نیستند. اسلاميون طرفدار آمریکا و نیروهای متفرقه موثلف شان که زیر پرچم "دمکراسی" سینه میزنند، اتفاقا ظرفیتهای بالاتری در مهار کمونیسم و جنبش مستقل طبقه کارگر دارند. مهمتر اینکه این الگوهای جدید حکومتی اکثرتهای سیاسی مناسب تری در کشمکشهای بین المللی و منطقه ای دوران پساجنگ سرد هستند. دستکم این الگوهای حکومتی تا فرجام نهایی جهان چند قطبی موضوعیت خود را حفظ خواهند کرد.

در حاشیه باید تاکید کرد که بی افقی سلطنت در ایران مدیون همین روند است. حتی آنجا که آمریکا به قدرت نظامی و رژیم پنج متوسل میشود، نیروهای متحدش را جریانات قوم پرست و فرقه های مذهبی تشکیل میدهند. یک رکن اساسی افول و بن بست استراتژیک ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و طیف سلطنت طلبان در این سالها همین تغییرات در استراتژی آمریکا و الگوهای حکومتی مورد نظر بوده است. ناسیونالیسم ایرانی راسا پروژه ای سیاسی متکی به جامعه و بورژوازی ایران ندارد. اگر بقدرت برگردد باید با حمایت و نیروی آمریکا برگردد. آمریکا در ایران هزار بار امثال حزب مشارکت و ترکیبی از جنبش ملی اسلامی را به جریان سلطنتی ترجیح میدهد. بیش از پیش حکومت پرو غربی در ایران نمیتواند جریان سلطنتی باشد.

سیاست آمریکا در منطقه برای "مقابله با تروریسم"

مسئله اساسی آمریکا کماکان تحمیل توازی جدید به اسلام سیاسی در مناطق استراتژیک بحرانی است. رسیدن به نوعی سازش مقطعی با حماس و حزب الله در فلسطین و لبنان، کنار آمدن آمریکا و اسرائیل با سوریه، اعمال فشار به دولتهای

عربی مانند مصر و عربستان و اردن برای ایجاد تغییراتی در این مسیر و ایفای نقش به همین عنوان، فشار به جمهوری اسلامی برای ایجاد تغییراتی در سیاست حکومت در منطقه، الگوهای عراق و افغانستان که به سازشی با بخشی از نیروهای "سنی" طرفدار صدام و بخشی از نیروهای طالبان منجر شده است، تقویت حزب توسعه و رفاه در ترکیه، و پروژه بینظیر بوتو و نهایتا برکناری مشرف؛ همه اجزای یک سیاست واحدند که در خدمت استراتژی منطقه ای آمریکا موسوم به "خاورمیانه بزرگ" است. مهار اسلام سیاسی با هضم بخش قابل ملاحظه ای از آن و شرکت این نیروها در ساختار قدرت سیاسی در جهت منافع استراتژیک آمریکا سیاستی است که آمریکا آگاهانه دنبال میکند. جنگ و حمله نظامی تنها کاتالیزوری در این روند است نه مسیری متفاوت.

در مورد مشخص پاکستان، معضل آمریکا با مشرف حمایت آشکار و پنهان و نسبتا خودمختار او در تقابل با نیروهای اسلامی در پاکستان و منطقه مرزی افغانستان، و در قلمرو داخلی کنار زدن جریانات دیگر مانند همین ائتلافی است که امروز جای مشرف را پر میکنند. تصور سقوط یک پاکستان اتمی به دامن نیروهای اسلامی مخالف آمریکا و یا معاملات قاچاق امثال شبکه غدیر خان با اسلاميون منطقه برای آمریکا هولناک بوده و هست. استعفای مشرف و بقدرت رسیدن احزاب مرتجع دیگر، درعین حال که با جار و جنجال توخالی "روند دمکراسی در پاکستان" و خشنودی الیت سیاسی مرفه و شکم سیر این کشور همراه میشود، همزمان به سوالات و نگرانیهای مهمتر آمریکا در این کشور بدرجه ای پاسخ میدهد. این رویداد بدون تردید با حمایت ضمنی و مستقیم دولتهای هند و افغانستان مواجه خواهد شد. تردیدی نیست در ماهیت جنگ تروریستها با این افت و خیزهای سیاسی تغییری ماهوی ایجاد نخواهد شد. این تغییرات منشا هیچ نوع امنیت بیشتر مردم در

استعفای مشرف؛

پایان یک الگوی حکومتی ...

گزارش،

استعفای ایزدی رئیس دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه
و دستمزدهای پرداخت نشده پرستاران!

لیلا احمدی

سرانجام پس از چندین ماه کشمکش و اعتراض مصمم و پیگیر پرستاران کرمانشاه برای دریافت دستمزدهای عقب افتاده شان و بخاطر اوضاع ملتهب بیمارستانهای کرمانشاه، ایزدی رئیس دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، به علت استیصال و ناتوانی در کنترل اوضاع و شرایط بسیار حساس بیمارستانها استعفا داد یا کنار گذاشته شد. او با اینکه قبلا چندین بار درخواستهای مکرر برای استعفا مورد قبول حکومت اسلامی قرار نگرفته بود، در روزهای اخیر بطور ناگهانی از کار برکنار شده و حکومت مهره سوخته دیگری به نام نوری زاده را جایگزین وی نموده است.

لازم به یاد آوری است که بیش از 2000 نفر از پرستاران بیمارستانهای کرمانشاه هنوز موفق نشده اند به طور کامل مبالغ ساعات اضافه کاریشان را دریافت نمایند. کار اضافی سخت و توانفرسا و همراه با شب نخوابی که مربوط به 5 ماه اخیر است و هنوز حقوق آن پرداخت نشده است. همینطور به گفته یکی از مسئولین حسابداری بیمارستان "امام رضا"، اکثر پرستاران بیمارستانهای کرمانشاه که بیش از 3500 نفراند، مبلغ کمک هزینه مسکن سه ماه آخر سال 86 خود که جمعا 90000 تومان می شود را تاکنون دریافت ننموده اند. این منبع افزود کل کمک هزینه مسکن این 3 ماه پرستاران مبلغی حدود 350 میلیون تومان است که تا به حال به بهانه های مختلف آن را بالا کشیده اند!

یکی دیگر از پرستاران بخش رادیولوژی بیمارستان "امام رضا" میگفت: نوری زاده عامل خود حکومت است. او با وعده و وعیدهای دروغ و همچنین با دسیسه چینی و همدستی پنهانی با حراست برای فریب و سرکوب پرستاران به میدان آمده است. این حرفها به گوش ما نمیرود. ما به چیزی کمتر از حق و حقوق مسلم خودمان رضایت نخواهیم داد. * 3/6/87

فرشته، از قربانیان

موضوع سخت است که چگونه یک پدر میتواند فرزند خودش را سربرید و وحشیانه غرق در خون کند! چه اندازه انسان باید نائسان شده باشد که مثل آب خوردن آدم بکشد؟ نشریه یک دنیای بهتر و طبعا این نوشته را کسان زیادی میخوانند. میخواهم بعنوان کسی که از این واقعه دلم بدرده آمده و بعنوان کسی که عمری برای آزادی انسانها جنگیده ام، میخواهم دعوت کنم و فراخوان بدهم که علیه این جنایات و منشا آن بایستید. من معتقدم در عین حال که هر روز و هر لحظه باید برای بدست آوردن حقوق و آزادی زن تلاش کرد، اما رهایی انسان بطور کلی و رهایی زنان از نظام گندیده و ملو از ستم سرمایه داری که مردسالاری را هر روز صیقل میدهد، در سوسیالیسم است. انسان تنها در این نظام میتواند مستقل از جنسیت و ملیت و هر هویتی دیگر به انسانیت خویش برگردد. به قول منصور حکمت؛ "اساس سوسیالیسم انسان است. چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است".

سرمایه داری و مذهب برعکس جنبش و نظام سلب اختیار از انسان جنایت در حق آنست. علیه آن برخیزیم. *

پاکستان و افغانستان نخواهد شد. حتی این تغییرات به کمتر شدن تعدی اسلاميون به جامعه و کاهش تروریسم متقابل دولتی و غیر دولتی منجر نخواهد نشد. وضعیت بحرانی کشورهای منطقه و بی پاسخی به سوالاتی که منشا این گنداب تروریستی هستند، چشم انداز یک دوره ثبات و امنیت و زندگی عادی را بروی مردم نخواهد گشود. آمریکا امروز صرفا دارد جای پای خود را محکم و چهارچوب قوانین بازی را تعریف میکند. به این اعتبار تغییرات امروز در منطقه ماهیتی سیاسی دارند و ضرورتا در جهت بلافصل الگوهای اقتصادی و رشد و توسعه و سرمایه گذاری و شکل دادن به دولتهایی که بتوانند یک ثبات درازمدت اقتصادی را تامین کنند حرکت نمیکند.

تأثیرات این روند در ایران در کوتاه مدت ایجاد یک نوع امیدواری برای جنبش ملی اسلامی است. از یک طرف حکومت اسلامی امکان مناسبتری برای سازش و کنار آمدن با آمریکا میبیند و از سوی دیگر هر درجه فشار به حکومت اسلامی توسط غرب به تقویت جریان دو خردادی و اسلاميون طرفدار مصالحه با آمریکا ترجمه میشود. با فرض بقدرت رسیدن خاتمیون در انتخابات آتی ایران و دورنمای کنار آمدن جمهوری اسلامی با آمریکا این روند منطقه ای تکمیل میشود. مسئله در ایران اما از جهات مختلف متفاوت است. اولاً آمریکانیزه شدن حکومت اسلامی - توسط هر جناح اش- روندی در جهت

مجمع عمومی کارگری

ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر کارگران است.

کارگران سنت مجمع عمومی را تقویت کنید!

گفتگو با مریم کوشا مسئول دفتر روابط بین المللی حزب



یک دنیای بهتر: حزب طرح دفتر روابط بین المللی را تصویب کرده است. اهمیت و جایگاه این عرصه از فعالیت چیست؟

مریم کوشا: مهمترین هدف تشکیل دفتر، معرفی کمونیسم کارگری منصور حکمت در عرصه بین المللی است. این عرصه ای است که تاکنون تحت الشعاع فعالیتهای دیگر قرار گرفته است. وقت آن رسیده که توجه بیشتری به آن شود و نیروی ویژه ای به آن اختصاص داد. دفتر روابط بین المللی در عین حال تلاش خواهد کرد که حضور فعالی در عرصه سیاست بین المللی داشته باشد.

یک دنیای بهتر: اولویتهای کار شما در این عرصه چیست؟ چه تاکیدات و چه نقشه و برنامه ای برای پیشبرد کار در این عرصه دارید؟

مریم کوشا: اولین کاری که در دستور است تهیه وب سایت انگلیسی حزب است. وب سایت این اجازه را میدهد که اسناد حزب و متون منصور حکمت در دسترس جامعه بین المللی قرار گیرد. در نظر داریم که یک بولتن خبری از فعالیتهای حزب منتشر کنیم. مطالب زیادی تا همین امروز به انگلیسی ترجمه شده است که بزودی روی وب سایت گذاشته میشود.

یک عرصه مهم کار دفتر تماس پیگیر با سازمانها و احزاب در سطح بین المللی است. در نظر داریم که اخبار مهم کارگری را مرتباً بدست سازمانها و اتحادیه های کارگری برسانیم. در عین حال اخبار مبارزات سایر اقشار جامعه در ایران نیز باید تهیه و در سطح بین المللی منعکس شود.

طرح دراز مدت دفتر، برگزاری جلسات به زبان انگلیسی در شهرهای اصلی اروپا است. شرط موفقیت چنین جلساتی در درجه اول شناساندن حزب و ادبیات منصور حکمت در سطح بین المللی است. ایجاد تماس های فعال با رهبران تشکلهای کارگری و سازمانهای مدافع حقوق بشر و تشکلهای پیشرو و مترقی نیز جزو نقشه و طرح دفتر است که امیدواریم با اختصاص نیرو بتوانیم پیش ببریم.

یک دنیای بهتر: یک هدف این دفتر شناساندن و معرفی کمونیسم منصور حکمت در سطح جهانی است. چگونه باید گنجینه عظیم منصور حکمت، نگرش سیاسی و کمونیستی متفاوت او را در سطح جهانی مطرح کرد؟

مریم کوشا: هم اکنون به همت خسرو داور سایت منصور حکمت گنجینه عظیم و مهمی در شناساندن نقش منصور حکمت بعنوان لیدر جنبش کمونیسم کارگری ایفا میکند. تمام تلاشمان را باید بکنیم که این سایت کامل شود. یکی از وظایف مهم و عاجل دفتر بین المللی حزب اتحاد کمونیسم کارگری ترجمه آثار منصور حکمت (آنهايي که هنوز ترجمه نشده) در درجه اول به زبان انگلیسی است. همینجا دوست دارم از همه خوانندگان دعوت کنم که در این عرصه با ما همکاری کنند. علاقمندانی که میتوانند متون منصور حکمت را به زبانهای غیر فارسی (بخصوص انگلیسی) ترجمه کنند با ما تماس بگیرند تا بتوانیم این کار مهم را با یاری همدیگر انجام دهیم.

همه کسانی که آثار منصور حکمت را به زبان فارسی خوانده اند میدانند که چه دنیای عظیمی را برایشان باز کرده. ما میخواهیم این دنیا را برای مردم دنیا باز کنیم.

ترجمه آثار منصور حکمت و گذاشتن آنها روی وب سایت فقط قدم اول این کار مهم است. باید آن را مرتباً تبلیغ کرد تا در دسترس همه قرار گیرد. از سازمانهای بین المللی که سمپاتی به کمونیسم کارگری دارند میخواهیم که به وب سایت انگلیسی حزب لینک بدهند. آدرس وب سایت منصور حکمت و حزب را باید وسیعاً تبلیغ کنیم. *

اطلاعیه آغاز به کار

"دفتر روابط بین المللی حزب اتحاد کمونیسم کارگری"

بدینوسیله آغاز به کار دفتر روابط بین المللی حزب را اعلام میکنیم. وظایف این دفتر به طور کلی عبارتند از:

- ۱- معرفی و شناساندن کمونیسم کارگری منصور حکمت و حزب اتحاد کمونیسم کارگری در سطح بین المللی،
- ۲- ترجمه و جمع آوری ادبیات کمونیسم کارگری و منصور حکمت حداقل به زبان انگلیسی در سایت حزب،
- ۳- راه اندازی و انتشار یک بولتن خبری از فعالیتهای حزب اتحاد کمونیسم کارگری که هر بار خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های حزبی را منعکس کند،

مسئولیت این دفتر را رفیق مریم کوشا بعهده دارد.

هیات دایر حزب اتحاد کمونیسم کارگری

طرح

"دفتر روابط بین المللی حزب اتحاد کمونیسم کارگری"

حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیازمند آن است که کمونیسم کارگری را در عرصه بین المللی نمایندگی کند. این عرصه ای خالی است که تاکنون به آن پرداخته نشده است. حزب باید کمونیسم کارگری منصور حکمت را در عرصه بین المللی نمایندگی کند. بعلاوه باید بمثابة یک حزب جدی و روتین در عرصه بین المللی حضور داشته باشد. باید ادبیات غنی حزب را در دسترس علاقمندان قرار داد. علاوه بر این با حاد شدن تخصصات بین المللی، حزب اتحاد کمونیسم کارگری باید مکان واقعی سیاسی خود را در عرصه بین المللی پیدا کند. از این رو حزب "دفتر روابط بین المللی حزب اتحاد کمونیسم کارگری" را ایجاد میکند. وظایف این دفتر بطور کلی عبارتند از:

- ۱- معرفی و شناساندن کمونیسم کارگری منصور حکمت و حزب اتحاد کمونیسم کارگری در سطح بین المللی
- ۲- ترجمه و جمع آوری ادبیات کمونیسم کارگری و منصور حکمت حداقل به زبان انگلیسی در سایت حزب
- ۳- راه اندازی و انتشار یک بولتن خبری از فعالیتهای حزب اتحاد کمونیسم کارگری که هر دو هفته یکبار که خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های حزبی را منعکس کند
- ۴- دفتر دارای یک مسئول خواهد بود که به توصیه هیات دایر و تأیید دفتر سیاسی فعالیت خود را آغاز خواهد کرد.

۵- مسئول دفتر سازماندهی لازم برای پیشبرد کار خود تعیین خواهد کرد.

هیات دایر دفتر سیاسی حزب

یک گام به پیش چند گام به پس!

در نقد حزب حکمتیست

علی جوادی



است. "کمیته مرکزی حزب اتحاد کمونیسم کارگری، هیات پنج نفره ای را موظف میکند تا پروژه اتحاد "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" با "حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست" را از نظر نظری، عملی و تشکیلاتی مورد بررسی قرار دهد و نتیجه را به اطلاع کمیته مرکزی برساند." (تاکید از من است) همانطور که در قرار تصریح شده است این قرار در مورد پیوستن به حزب حکمتیست نیست. قرار "بررسی" نظری، عملی و تشکیلاتی در این زمینه است. اما حسین مراد بیگی برای رسیدن به استنتاجات روانشناسانه خود و پرهیز از پرداختن به یک بحث سیاسی جدی، ناچار شده است که با یک چرخش قلم مساله "بررسی" را از کل این قرار حذف کند تا به نتایج مورد نظر خود برسد. واقعیت این است که حزب اتحاد کمونیسم کارگری هیچگاه تصمیم به پیوستن به حزب حکمتیست نگرفت. چنین تمایلی مسلماً وجود داشت، تلاشهایی هم شد. اما نتیجه این بررسی منفی بود. کمیته مرکزی حزب ما در یک اقدام سنت شکنانه به اتفاق آراء رای به ایجاد کمیسیونی برای بررسی این امر داد. هدف بررسی این روند و اعلام نتیجه آن به کمیته مرکزی حزب بود. نتیجه بررسی اما منفی بود.

پروژه اتحاد صفوف کمونیسم کارگری و طی کردن کوتاه ترین راه برای دستیابی به این امر، یک هدف اعلام شده ما بود. ما اعلام کرده بودیم تا زمانیکه به ما اثبات نشود امر اتحاد صفوف نیروها و احزاب منتسب به کمونیسم کارگری امری غیر ممکن است به این تلاش خود ادامه خواهیم داد. همین سیاست را هم دنبال کردیم. تلاش بسیاری کردیم تا دیوارهای نفرت و کینه توزی و دوری از کمونیسم کارگری منصور حکمت در این جنبش را نقد کنیم. از منافع خودمان حرکت نکردیم. از مصالح جنبش مان حرکت کردیم. اعلام کردیم

ریاضیات نمیتوان با مفروضات غلط و نادرست اثبات کرد. مثلاً نمیتوان فرض کرد که خورشید به دور زمین میگردد و سپس بر این اساس تلاش کرد علت این چرخش را توضیح داد. مطلب رفیق حسین مراد بیگی هم از معضلی از این جنس رنج میبرد. اساس نقد ایشان بر این فرض غلط استوار است که حزب اتحاد کمونیسم کارگری در "ماه آوریل ۲۰۰۸" قرار صادر کرد و در آن اعلام کرد که به حزب حکمتیست میپیوندد" و سپس به نقد حرکت و واکنش ما در این پروسه مینشیند و خواهان توضیح ما در قبایل نقدهای اخیرمان به خط مشی سیاسی رهبری حزب حکمتیست میشود. ایشان سپس فراتر میرود و به روشی روانشناسانه به تحلیل علل "روحي" و "رواني" پشت نقدهای اخیر رهبری حزب ما به سیاستهای غیر کمونیستی حزب حکمتیست میپردازد و علت را نه در خود موضوعات مورد نقد بلکه در "ناکامی" و یا "رنجش خاطر" ما جستجو میکند؟! در باره این مجموعه باید گفت، هم آنچه که مبنای تحلیل قرار گرفته و هم ابزاری که با توسل به آن مسائل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و هم صحنه ای که چیده شده ربطی به کمونیسم و مارکسیسم ندارد. در این بررسی گویا کودکانی با اسباب بازیهایشان به بازی "سیاست" نشسته اند، به یکباره رنجیده خاطر شده و بنای بد رفتاری را آغاز کرده اند! و روانشناسی به علل "بد رفتاری" این کسانی که مشغول بازی هستند، میپردازد و علت این رفتار را در ناکامی یک طرف بازی کشف میکند. تحلیل عمیقی است؟! متأسفانه بیش از هر چیز نشان رشد سطحی گری و فرار از واقعیات سیاسی جدی در جنبش ماست.

اگر حقیقت کماکان ارزشی داشته باشد و اگر کسی انتظار حقیقت گویی را داشته باشد، باید به خود این قرار و نه تحریف حسین مراد بیگی رجوع کند. در این قرار آمده

حسین مراد بیگی (حما سور) از اعضای رهبری حزب حکمتیست در مطلبی تحت عنوان "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" این تناقض را چگونه توضیح میدهد" سئوالاتی را در مقابل رهبری حزب ما قرار داده است که مایلیم به آنها پاسخ دهیم. این نوشته در عین حال این امکان را فراهم میکند که نگاهی به جوانبی از پروژه اتحاد صفوف کمونیسم کارگری بیندازیم. اما دوست دارم قبل از پرداختن به این مطلب به مساله ای در این زمینه اشاره کنم. متأسفانه مدتی است که در صفوف جنبش ما "پاسخ ندادن" و "چیزی نگفتن" به یک خصیصه تبدیل شده است. این "ویژگی" مسلماً تأثیراتی هم بر ما هم دارد. عمل به مثل یک عکس العمل غریزی است. مسلماً به "نقدهای" معینی نباید پاسخ داد. "جدل آنلاین" و ادبیاتی که این صف در تقابل با سنت نقد در صفوف کمونیسم کارگری ایجاد کرده است، نمونه ای از مجموعه ای است که توجیه کننده این سیاست است! ضرب المثل نه چندان محترمانه ای نیز "خاموشی" را در این گونه مواقع توصیه میکند. اما نوشته حسین مراد بیگی از این جنس نیست. سنتی که ما نیز در حزب اتحاد کمونیسم کارگری از آن پاسداری میکنیم از پاسخگویی به "نقد" واهمه ای ندارد. برعکس، ما یک مکانیسم قوی شدن صف خود را در خصلت انتقادی جریان خود میدانیم. ما باید راه خود را با نقد هموار کنیم. خط کمونیسم منصور حکمت اکنون در موضع انتقادی نسبت به دو حزب دیگر کمونیست کارگری قرار دارد. با این مقدمه به سراغ نقد مطلب حسین مرادبیگی میروم.

مفروضات نادرست، استنتاجات نادرست تر

هیچ فرضیه یا نظریه ای را چه در عرصه علوم و چه در

که ما رگه ای در کمونیسم کارگری هستیم که به خود از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. مساله سرنوشت جنبش ما، چه بر سر این جنبش می آید، میزان کارایی و قدرت عمل آن در جامعه چیست، یک امر جدی ما است. ما بر خلاف احزاب و جریاناتی که فلسفه وجودی خودشان را از خودشان میگیرند. تشکیلات خودشان نقطه آغاز و پایان تعقل و معیارها و ارزشهایشان است، اعلام کردیم که تشکیلات و حزب را بمتابه جریان و ابزاری متشکل در یک بستر اجتماعی و جنبشی مورد ارزیابی قرار میدهیم. اما گویا این مفاهیم دیگر از آن برد و عمق در جنبش و احزاب منتسب به کمونیسم کارگری، چه حزب حکمتیست و چه حزب کمونیست کارگری، برخوردار نیستند. گویا مفاهیمی هستند نا آشنا، دور از واقعیات سیاسی که شکل دهنده ذهنیت و پراتیک روزمره این احزاب است.

ما در راه پیشبرد امر اتحاد صفوف کمونیسم کارگری میدانستیم که باید گام های اول را برداریم. میدانستیم که حتی "سازش اصولی" برای دست یابی به منافع بزرگتر در این جنبش امری لازم است. ما علیرغم اختلافات نظری معین و اعلام شده ای که با برخی سیاستهای این حزب داشتیم خواهان بررسی پروسه اتحاد و اعلام این جهتگیری بودیم. از این رو پیشقدم شدیم. اما این راه را در تاریکی طی نکردیم. ما میدانستیم که فائق آمدن بر این موانع به تلاش هرکولی نیازمند است. میدانستیم که نمیتوان سنجر منافع گرایشات غیر کمونیستی - غیر کارگری را به سادگی درهم شکست. به همان توپخانه سنگینی نیاز است که دیوارهای چین را درهم شکست. از این رو

یک گام به پیش چند گام به پس! در نقد حزب حکمتیست ...

رهبری حزب "کمیسونی" را مامور "بررسی" جوانب "نظری، عملی و تشکیلاتی" کرد. ما میدانستیم که برای اتحاد و یا پیوستن به حزب حکمتیست و تامین بخشی از هدف اتحاد صفوف کمونیسم کارگری باید شناخت بیشتری از کلیه جوانب و سیاستهای این حزب بدست آوریم. جهت گیری ها و سیاستهایشان را بدون هرگونه پیش داوری و یا قضاوتی مجدداً مورد ارزیابی و بحث و بررسی قرار دهیم. رفتار و عملکرد تشکیلاتی، نرمها و ضوابط کار درونی این جریان را بررسی و در عمل مشاهده کنیم. برای ما مساله اتحاد کالایی نبود که میشد بسادگی خرید و در صورت عدم تمایل عودت داد و یا با کالای دیگری تعویض کرد. انسانها حتی زمانیکه به خرید یک جفت کفش میروند، آن را میپوشند، امتحان میکنند. راه میروند تا ببینند اندازه شان است، پایشان را اذیت میکند یا نه و سپس تصمیم میگیرند! برای ما تصمیم گیری در چنین زمینه مهمی آسان و ساده نبود. از این رو کمیسونی به منظور بررسی تشکیل دادیم. به بررسی نشستیم. اما متاسفانه با خوشبختانه حزب حکمتیست حتی منتظر نتیجه کار کمیسون و اعلام علنی نتیجه بررسی آن نشد. این مساله را در پلنوم شان به بحث گذاشتند و با فورمولی بنظر "نجات بخش" و "طلایی" رای عدم تمایل خود را مبنی بر پیوستن حزب اتحاد صفوف کمونیسم کارگری با تفرعن خاص لیدرشپ این حزب اعلام کردند. و در نتیجه به ما و جنبش کمونیسم کارگری و جامعه نشان دادند که نه تنها رهبری کنونی این حزب فاقد ظرفیت سیاسی لازم برای گام نهادن در راه حل معضلات جنبش کمونیسم کارگری است، بلکه اصولاً این معضلات را حتی معضل خود نمیداند. رفتاری که بیش از هر چیز نشان دوری و بیگانگی رهبری این حزب از مصالح عمومی و خط کمونیسم کارگری

منصور حکمت است. در این پروسه به ما نیز اثبات شد که دستیابی به امر اتحاد صفوف کمونیسم کارگری راه حل ساده و میان بری ندارد. از کانال اتحاد با احزاب منتسب به کمونیست کارگری نمیگذرد. منوط به تامین هژمونی سیاسی خط کمونیسم کارگری منصور حکمت در این جنبش و حاشیه ای کردن همه جانبه گرایشات چپ رادیکال و سنتی در این جنبش است.

به هر حال بر خلاف تصور غیر سیاسی حسین مراد بیگی ما با حزب حکمتیست خود را "سرگرم" نکرده بودیم. تامین اتحاد صفوف کمونیسم کارگری برای ما بازی و سرگرمی نبود. حزب حکمتیست هم اسباب بازی این "بازی" نبود. ما مجذوب و شیفته اتحاد و وحدت نشده بودیم. ما به دنبال اتحاد و گردآوری نیروهای پراکنده صفوف "کمونیسم کارگری" بودیم. مساله ما موقعیت تضعیف شده کمونیسم کارگری است. مساله ما توقف و برگرداندن روندی است که منجر به تجزیه صفوف این جنبش شده است. انسان باید واقعا دچار "نابینایی سیاسی" شده باشد که این واقعیات را نبیند. پراکندگی و تشنج در این صفوف را نبیند. ضعف کنونی موقعیت عمومی این جنبش را نبیند. و آنگاه با "اعتماد به نفسی کاذب" اینگونه وانمود کند که اوضاع بر وفق مراد است. سؤال این است: چقدر این جنبش باید تضعیف شود، چقدر جنبشهای دیگر باید از آن نیرو بکنند، تا برخی از نیروهای کمونیسم کارگری بخود بیابند که مساله ای موجود است؟ و باید کاری کرد! مساله این است که تشخیص اصولی معضل خود نیمی از پاسخ به مساله است. ندیدن این مساله از جانب رهبری حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری نشان بی ربطی گرایشات حاکم بر این احزاب به کمونیسم کارگری منصور حکمت است. ما آگاهانه علیرغم مشکلات این پروسه در آن گام گذاشتیم. زخم زبانهای بسیاری را

بمنظور تقویت کمونیسم کارگری به جان خریدیم. از همان مصالحی حرکت کردیم که منصور حکمت بر اساس آن جریانات مختلف کمونیستی در عراق را در حزب واحد کمونیسم کارگری متشکل کرد. از همان مصالحی حرکت کردیم که منصور حکمت حزب کمونیست ایران را شکل داد. با این تفاوت که مرجعیت عظیم فکری و سیاسی، منصور حکمت، در این دوره غائب بود. ما تلاشمان را در این چهارچوب کردیم. موظف بودیم که این راه را آزمایش کنیم. اما اذعان میکنیم که موفق نشدیم. مساله در نادرستی و یا غیر واقعی بودن این امر و یا اهدافی نبود که در مقابل خود گذاشته بودیم. آنچه که اکنون اثبات شده است از پیش روشن نبود. باید طی پروسه ای این مساله روشن و اثبات میشد. و این متاسفانه اولین باری نیست که جنبش ما در مسیر حرکت تاریخی خود موفق نشده است. به احتمال زیاد آخرین بار هم نخواهد بود. ما از این "ناکامی" عبور کردیم. نتایج تاکتونی کارمان نیز صحت این جهت گیری را نشان میدهد. اذعان "حراست" ایران خودرو به نقش حزب اتحاد کمونیسم کارگری، گوشه ای از قدرت عظیم کمونیسم کارگری است. این تازه آغاز راه ماست.

ارزیابی "خوشبینانه" از حزب حکمتیست؟

آیا در این پروسه اشتباه نکردیم؟ آیا آنطور که حسین مراد بیگی ادعا میکند، این مساله نشان تفاوت جنبشی و یا تعلق ما به سنت دیگری به غیر از سنت کمونیسم کارگری منصور حکمت نیست؟ آیا این ارزیابی ما که جهت گیری حزب حکمتیست را در زمینه ای مورد تأیید قرار داده بودیم، نشان "خوشبینی" غیر موجه ما نبود؟ به این مسائل باید پرداخت.

در پاسخ باید گفت که این نگرشی غیر تاریخی است. دینامیسم تغییر و تحولات احزاب

سیاسی از متدش غائب است. واقعیت این است که احزاب سیاسی تغییر میکنند. چیزی هستند، چیز دیگری میشوند. از مکان اجتماعی معینی شروع میکنند و در تاریخ حرکت خود میتوانند به جا و مکان اجتماعی دیگری منتقل شوند و یا کلاً پدیده دیگری شوند. دوران کنونی نمونه های بسیاری از این نوع بدست داده است. بعلاوه این پروسه خطی نیست. همواره در یک جهت نیست. فراز و نشیبها و عقب و جلو رفتنهای خود را دارد. حزب حکمتیست هم از این قاعده مستثنی نیست، ما هم نیستیم. انسانها و همینطور احزاب سازنده سرنوشت خود در شرایط داده شده ای هستند. از این نقطه نظر سرنوشت و آینده حزب حکمتیست برای ما مساله ای از پیش روشن و یا رقم خورده نبود. بسته به اینکه چه گرایشی سکان و رهبری این احزاب را در دست دارد، میتوان به ارزیابی های متفاوتی در باره روند عمومی تغییر و تحولات این جریانات رسید. اما در هر حال مساله بر سر موقعیت و نقش داده شده هر جریانی در مبارزه و جدال طبقاتی و کشمکشهای جنبشهای موجود در جامعه است.

ما بر خلاف تحلیل های سطحی حزب حکمتیست این حزب را، علیرغم انتقادات سیاسی روشن و اعلام شده ای که به خط مشی این جریان داشتیم، در مجموع در صفوف جنبش کمونیسم کارگری ارزیابی میکردیم. ما شاهد بودیم که چگونه جدال گرایشات درونی این جریان در دوران پس از کنگره دوم این حزب بر خلاف شانناژهای رهبری حزب کمونیست کارگری، گرایش "راست" در رهبری این حزب را تا حدودی عقب راند. ما شاهد بودیم که چگونه در دورانی این جریان جهتگیری روشن تری در حوزه پراوتیک کمونیسم کارگری از خود نشان داده است. ما این نقاط قوت را مشاهده میکردیم، نقاط ضعف این حزب را هم میشناختیم. ما بر خلاف سکتاریسم موجود در دو حزب منتسب به کمونیسم کارگری ابایی نداشتیم که به این واقعیت

یک گام به پیش چند گام به پس!

در نقد حزب حکمتیست ...

اذعان کنیم و تلاش کنیم بر آن تأثیر گذار باشیم و تقویتش کنیم. ما این گام به پیش را دیدیم. از آن استقبال کردیم و آن را به جامعه اعلام کردیم. ما قید حزب حکمتیست را نزنده بودیم. برای کمونیستهایی که در این حزب گرد آمده اند، شانه بالا نینداختیم. سرنوشت این افراد و نیروها برای ما مهم است. ما اجازه ندادیم که کینه توزیها و شانتاژهای حزب کمونیست کارگری در رابطه با همسویی حزب حکمتیست با قوم پرستان، بدون پاسخ بماند. ما عمیقترین انتقادات را به سیاستهای راست رهبران این جریان در دوره های مختلف مطرح کردیم. هیچگاه نیز تجدید نظری در مضمون این انتقادات نداشتیم. هر چند که به سهم خود در ناتوانی از جلوگیری از انشعاب در صفوف کمونیسم کارگری اشاره کردیم. اما در عین حال و علیرغم انتقاد عمیق سیاسی مان به رهبری این جریان تلاش کردیم که این صفوف متحد تر شود. برای ما حزبیست کمونیسم کارگری به معنای توافق بر سر تک تک تاکتیک های سیاسی و یا هر قطعه نامی حزبی نیست. اگر اینگونه بود که اصولاً تلاش برای اتحاد صفوف این جنبش از پیش معنایی نمیداشت. توافق بر سر تاکتیکها و تمامی مصوبات حزبی پیش شرط شکل گیری حزب واحد کمونیسم کارگری از نقطه نظر ما نیست. مساله اساسی و در درجه اول تعلق جنبشی و اجتماعی هر جریانی است. سؤال اصلی ما قبل از پرداختن به تاکتیک ها و قطعنامه ها این است که این حزب و یا هر حزب دیگری به کدام جنبش و سنت اجتماعی تعلق دارد. از کدام معضلات و دردی در جامعه نشأت میگیرد. به چه معضلاتی پاسخ میدهد. چه رابطه ای با اعتراض سوسیالیستی و رادیکال کارگر دارد؟ چه مرزبندی ای با سایر جنبشهای اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه، ناسیونالیسم پرو غرب و ملی اسلامی ها و

میشود. اتحاد سیاست رابین هودی مصادره اموال و انبارها در پاسخ به فلاکت اقتصادی توده های مردم زحمتکش در جامعه به درجات زیادی ناشی از این دوری و سرخوردگی از اعتراضات کارگری و اجتماعی است. گویی اعتراضات و جنبش کارگری و رهبران رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر جایی در استراتژی این حزب در تصرف قدرت سیاسی ندارد. در این زمینه باید بیشتر بحث کرد! این حزب در دوران پس از ۱۶ آذر به جلو آمد اما سرعت در رویدادهای بعدی پس رفت. این ویژگی جریانات و احزابی است که از جایگاه و تعلق اجتماعی جا افتاده و سنت داری برخوردار نیستند.

به این اعتبار در پاسخ به سؤال حسین مراد بیگی باید گفت که ما تغییر نکردیم. علت تغییر ارزیابی ما از حزب حکمتیست تغییر متد و روش برخورد ما نیست. واقعیت این است که حزب حکمتیست تغییرات معینی کرده است. سیاستهای غیر کمونیستی را اتخاذ کرده است. واقعیات و داده های سیاسی پیرامون ما تغییر کرده است. حزب حکمتیست چند گام به عقب برداشته است و ما ناچاریم که به این مسائل بپردازیم. من میپرسم آیا موقعیت حزب حکمتیست اکنون همان است که در هشت ماهه گذشته بود؟ آیا حزب کمونیست کارگری همان حزبی است که دو سال پیش بود؟ ما مطرح کردیم که حزب حکمتیست تغییراتی کرده است. زمانیکه این تغییرات را مثبت ارزیابی کردیم آن را به جامعه اعلام کردیم. زمانیکه این تغییرات نشان از دوری از کمونیسم کارگری و سنت ما بود، نیز آن را به جامعه اعلام و نقد کردیم. متأسفانه خطی که اکنون حزب حکمتیست در حال حاضر پیش گرفته است یک روند دوری از سنتهای شناخته شده و جا افتاده کمونیسم کارگری است. این موضوع مورد نقد ماست.

استنتاجات یک تحلیل روانشناسانه

حسین مراد بیگی در مطلب خود اعلام کرده است که قصد وارد شدن به "محتوی" نقد ما به حزب حکمتیست را ندارد. چرا؟ روشن نیست؟ اما به قضاوت در مورد علت این انتقادات می نشیند. و آن را به بیان دیگری ناشی از "سرخوردگی" ما از "پاسخ" این جریان به مساله پروژه حزب اتحاد کمونیسم کارگری قلمداد میکند. این برخورد در بهترین حالت یک تحلیل روانشناسانه است. اما مساله در همین سطح خلاصه نمیشود. مهمتر استنتاجات ناشی از این روش است. در این چهارچوب ایشان زحمت یک بررسی و تحلیل کمونیستی و اجتماعی را بخود نمیدهد. تلاشی نمیکند تا نشان دهد که "اشکال" نقدهای ما به سیاستهای این جریان چیست؟ حکمی را صادر میکند و به دنبال آن ساده انگارانه میکوشد که گریبان خود را از هرگونه پیچیدگی و تلاش سیاسی خلاص کند. در این روش ارزیابی، هرگونه نقدی از جانب ما به سیاستهای این جریان از پیش مهر محکومیت بر پیشانی دارد. جای تأسف است که این گونه روشهای غیر کمونیستی در جنبش ما جایز کرده است. احزاب با این شاخصها و معیارها مورد قضاوت قرار میگیرند. آیا قرار است که از این به بعد تحلیل علمی و طبقاتی و کمونیستی را با تحلیل "من میدانم"، "من از مسائل پشت پرده خبر دارم" و تحلیل روانشناسانه جایگزین کنیم؟ آیا دیگر باید کتب مارکس در مورد مبارزه طبقاتی در فرانسه و هجدهم برومر لویی بناپارت و کاپیتال را به دور بی اندازیم و برای پی بردن به حقایق سیاسی به کتاب روانشناسی ۱۰۱ رجوع کنیم؟ نه! نباید اجازه داد چنین روشهایی در جنبش ما جا باز کند. همان یک قلم "جدل آنلاین" کافی است! بگذار "جدل آنلاین" بی همتا بماند!

اما مساله نتایج ناشی از چنین برخوردی است. گویا خواننده مطلب ایشان باید بدون هیچگونه استدلال و تحلیلی، ارزیابی ایشان را بپذیرد. صفحه ۸

یک گام به پیش چند گام به پس! در نقد حزب حکمتیست ...

و چشم باز کننده اند. حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری هر دو در یک دوران انتقالی تعیین کننده بسر میبرند. دارند چیز دیگری میشوند. ما شاهد این هستیم که چگونه حوزه فعالیت و سوخت و ساز این احزاب دارد به چیزی غیر از تحرک رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر تبدیل میشود. یکی به اکس مسلم چسبیده است و رسماً اعلام کرده است که تعلق به جنبش کمونیسم کارگری ندارد، حزب جنبش سرنگونی است و دیگری به گارد آزادی چسبیده و جامعه و تغییر و تحولاتش را از این مجرا می بیند. اولویت و مشغله های این جریانات آن چیزی نیست که در دوران حیات منصور حکمت بود. این احزاب به سرعت در حال فاصله گرفتن از سنتهای پایه ای کمونیسم منصور حکمت هستند. پروژه "عبور از منصور حکمت" در این احزاب اسم رمز این تحول است. آینده را نمیتوان پیش بینی کرد. اما ادامه این روند بدون تردید منجر به تغییرات اساسی و اجتماعی در موقعیت این احزاب خواهد شد. باید هشیار بود. یک شرط پیشروی کمونیسم کارگری تاکید بر خطی است که به این جنبش در دوران اخیر معنا بخشیده است. تثبیت خط کمونیستی منصور حکمت در محور این حرکت قرار دارد!*

ای از سر تفنن و سرگرمی است؟ آیا نقد ما به تلاش این جریان برای ایجاد "دولت موقت انقلابی" در تقابل با حکومت کارگری نقدی از سر تفنن است؟ پاسخ ایشان به این انتقادات چیست؟

نوشته حسین مراد بیگی تناقضی را در مقابل رهبری حزب ما قرار نداده است. ما اذعان میکنیم که موضع ما در قبال حزب حکمتیست تغییر کرده است، اما علت این تغییر رفتار و اخلاقیات ما نیست. مساله را باید در واقعیت وجودی خود حزب حکمتیست جستجو کرد. علت تغییر موضع ما تغییر در سیاستها و دوری این حزب از سنتهای کمونیسم کارگری است.

تغییر و تحولات دو حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری بیان واقعیتی در جنبش ماست. جامعه ایران بسرعت در حال متحول شدن است. احزاب سیاسی هم با این تحولات دگرگون میشوند. تغییرات احزاب سیاسی بر خلاف تغییرات ژنتیک در دراز مدت صورت نمیگیرند. تغییر و تحولات دو حزب کمونیست کارگری، تغییراتی هشدار دهنده

ایشان این تزاها را قبول دارند؟ آیا ایشان این تز چپ سنتی که سوسیالیسم را نیروهای تحصیل کرده و دانش آموختگان به درون طبقه کارگر میبرند و جنبش کارگری تنها میتواند گرایش برابری طلبانه از خود برون دهد را قبول دارند؟ در این صورت چرا لقب "حکمتیست" را با خود حمل میکنند؟ آیا ایشان نگاهی به لیست کتب آموزشی و توصیه های مطالباتی این حزب در سایت خودشان انداخته اند تا ببینند که کدامیک از آثار دوران کمونیسم کارگری در این مجموعه است؟ هیچکدام! آیا ایشان میتوانند کماکان ادعا کنند که حزب حکمتیست ربط چندانی به خط مشی کمونیستی منصور حکمت دارد؟ کدام تزاها و سنتهای کمونیستی منصور حکمت راهنمای عمل این جریان است؟ آیا ایشان سیاستهای رایین هودی این جریان در مورد مصادره انبارها در پاسخ به حل معضلات اقتصادی و فلاکت گریبانگیر توده های کارگر و مردم زحمتکش را قبول دارد؟ آیا نقد ما از این سیاستها و ارائه سیاست "کنترل کارگری" در کنار تلاش برای کسب بیمه بیکاری مکفی و تحمیل سوبسید دولتی مساله

بپذیرد که ما خود را "سرگرم" نقد حزب حکمتیست کرده ایم. برای چه؟ برای هیچ و پوچ! برای سرگرمی! تعدادی انسان میان سال که فقط حدود سی سال از سابقه فعالیت حزبی و تشکل یافته آنها میگذرد به یکباره دچار کمبود "سرگرمی" شده اند و در این جهان پهناور و با انواع کالاهای سرگرم کننده چیزی به جز حزب حکمتیست نیافته اند. من این "توهین" به حزب حکمتیست را حتی زمانیکه از جانب رهبری خود این حزب باشد، نمی پذیرم. سؤال این است که چرا مسائل انتقادی مطرح شده، "سرگرمی" است؟ من میپرسم: آیا نقد منشور سرنگونی این حزب و ارائه مجموعه ای از اصولی ترین نقدهای کمونیستی به تاکتیک دو مرحله ای این حزب از روی سرگرمی است؟ آیا خود ایشان تماماً منشور سرنگونی و مساله ائتلاف با جریانات راست و نتایج سیاسی این منشور را هنوز قبول دارند؟ آیا نقد ما به تزاها انقلاب دو مرحله ای این جریان و "جنبش سرنگونی دمکراتیک" سرگرمی و تلاشی برای تفنن است؟ آیا

فرشته، از قربانیان کهنه پرستی و نظام ضد زن

نیما انصاری



فرشته نجاتی زن جوان دیگری بود که قربانی وحشیگری و قساوت فرهنگ متحجر و ضد زن جمهوری اسلامی و مرد سالاری شد. فرشته از روز اول عذاب کشید و در عذابی شدیدتر جان سپرد. او در سن چهارده سالگی، یعنی وقتی که هنوز یک کودک بود، به زور به مردی شوهر داده میشود. اما به علتی که فرشته نمیتوانست با آن مرد زندگی کند، ازدواجشان بیش از هشت ماه طول نکشید و فرشته ناچاراً به خانه پدرش برگشت که عاقبت همین اقدام به قتل او انجامید. فرشته تا روز قتلش هر روز مورد اذیت و آزار پدرش قرار میگرفت.

قتل فرشته و فرشته ها نه اولین و نه آخرین جنایت علیه زنان زیر سایه نظام منحوس اسلامی است. عمال و شکنجه گران و حج رفته های خود جمهوری اسلامی به هزاران زن در زندانهای ایران تجاوز کردند و سرانجام بیکر زخم خورده شان را پای جوخه اعدام و طناب دار بردند. جنایاتی که هنوز ادامه دارد. سی سال استقرار حکومت کثیف و ضد انسانی جمهوری اسلامی بجز فقر، بدبختی، فحشا، بیخانمانی، شکنجه، زندان و ازدواجهای اجباری چیز دیگری برای زنان ایران نداشته است. مقابله با زن و ضد زن بودن رکن اساسی اسلام است و تا زمانیکه این جمهوری مرتجع ضد زن سرمایه داران وجود دارد، نظامی که سرشار از انگیزاسیون و جهالت و عقب افتادگی و مرد سالاری میباشد، ما متاسفانه شاهد تکرار این گونه قتلها خواهیم بود. منشا ضدیت با زن در سرمایه داری نهفته است. حتی کشورهایی که به لطف مبارزات کارگران و زنان حقوق زن بدرجائی برسیم شناخته شده در آنها نیز خشونت علیه زنان تا قتل ناموسی و جنایات دیگر مرتباً رخ میدهد. تفاوت ایران اینست که اسلام این ماهیت ضد زن نظام سرمایه را با اسلام قاطعی کرده و متحجرتترین نوع خشونت علیه زن را به بازار آورده است.

قتل فرشته نجاتی در روستای کانی دینار از توابع شهر مریوان توسط شخصی بنام علی پدر فرشته صورت گرفت. تصور این

گفتگو با نسرین رضاعلی

سرمایه داری کارگران را در پرتگاه نابودی قرار داده است



پیامدهای این شرایط برای طبقه کارگر است.

تصویر واقعی امروز جامعه ایران اینست که شیرازه آن از هم پاشیده است. گزارشاتی که از محلات کارگری، محلات حاشیه شهرها و پائین شهر دریافت میکنیم تکان دهنده است. در این جاها چیزی به نام مدنیت وجود خارجی ندارد. یکی از ساکنین همین محلات میگوید؛ نیرو انتظامی جرات ندارد این طرفها پا بگذارد. محله دست باندهای قاچاق کودک و زن و مواد مخدر است. قرارداد موقت، اخراجهای دسته جمعی، بیکاری و بیماری و هزار درد دیگر از معضلاتی است که طبقه کارگر سالهاست با آن دست و پنجه نرم میکند. اما اینها در دوره اخیر به وضعیت غیرقابل کنترل و وحشتناکی رسیده و عملاً باتلاقی را برای قربانیان آن ایجاد کرده است. باتلاقی که هر روز بیشتر در آن فرو میروند.

یک دنیای بهتر: اعتراضات کارگری در دوره اخیر عمدتاً بر محور دریافت حقوق معوقه و مساله اخراج و تعطیلی واحد تولیدی متمرکز شده است. ارزیابی شما چیست؟

نسرین رضاعلی: بله عمدتاً اینطور است اما تا جایی که ما مطلع هستیم تنها این اعتراضات نبوده بلکه در سطوح دیگر نیز مبارزاتی در جریان بوده و هست که بازتاب آن متأسفانه کم بوده است یا اصلاً منعکس نشده است. برای مثال در سال جاری در مراکز مهم و حیاتی مثل نفت، گاز، راه آهن و بخشا معادن نیز اعتراضاتی بوده که عمده آنها برای افزایش صفحه ۱۰

هستند که امکان آموزش و مدرسه فرستادن کودکانشان را ندارند. مسئله به همین جا هم ختم نمیشود. بدترین سواستفاده ها از کودکان در محل کار میشود. لابد همه اخبار تجاوز کارفرماها به کودکان و خودکشی امثال مهتاب و گلاویژ را شنیده اند. پیامدهای این وضعیت اساساً کمر طبقه کارگر را خرد میکند و هدفش نیز به زانو درآوردن کارگران است.

میخواهم صدای کارگری باشم که حین حرف زدن از وضعیت شان بغض اش ترکیب و گفت بعد از بیکاری و پیدا نکردن کار و گرسنگی ممتد، تنها چیزی که داشتم که بفروشم تنم بود و حالا در خیابانهایی که مردان تن فروشی میکنند هستم! اگر کسی تربیون را مقابل کارگران بگذارد که ادعایمانه شان را بگویند با مسائلی مواجه میشوید که کمتر در سطح رسمی بیان میشوند. برای زندگی، یا شاید برای زنده ماندن، باید به هر کاری متوسل شوی. این قانون جنگل سرمایه داری در ایران است. بخصوص در یک سال گذشته و بطور عجیبی در ماههای اخیر با موج گرانی و کمبود، همان شرایط برده وار پیشین بمراتب سخت تر و داغان کننده تر شده است. تصور اینکه کارگر گاهاً مجبور شود جگر گوشه هایش را بفروشد یا خود به دلال فروختن همسر و دختر و خواهرش تبدیل شود سخت است. اما اینها واقعیات تلخی است که کارگران راجع به آن حرف میزنند. دیگر نمیتوانند فشار این شرایط را قورت دهند و به اصطلاح حفظ ظاهر کنند. یکی دیگر از این کارگران میگوید به خانواده ام هیچ خبری ندادم که کجا زندگی میکنم. و بسیاری مانند من که خانواده هایشان اساساً خبری از آنها ندارند. اینها گوشه ای از

ساختمانی پیدا میکند. اما کماکان در وحشت بسر میبرد. علیه وجدان و افکار خودش مجبور است رفتار کند. میگوید حقیقتاً وقتی اعتراضی هست، نه اینکه من همراه سایر کارگران نباشم، ولی سعی میکنم آن نفر اول نباشم که سینه سپر میکند! وقتی ببینم دو نفر دیگر هستند من تحت هیچ شرایطی کوتاه نخواهم آمد. ترس از گرسنگی، ترس از زیر پل خوابیدن، ترس از دست دادن کار با هر شرایط ناجور و مشقت باری یکی از مشکلاتی است که کارگران دارند و این بنوبه خود به ایجاد شکاف و تزلزل در صفوف مبارزات کارگری منجر میشود و کارفرماها بهترین استفاده را از آن میکنند.

کارگر دیگری میگوید؛ ببینید ما پایین شهرها بی غیرت شدیم! من سوال میکنم منظورت چیه از اینکه بی غیرت شدی؟ میگوید ما خودمان دلالات روح و تمنان شدیم! از یکی دیگر از فعالین کارگری در جنوب ایران میشنوم که موارد زیادی پیش آمده که شیرازه خانواده های کارگری بخاطر وضعیت بد اقتصادی و بیکاری از هم پاشیده شده است. بوجود آمدن کل این شرایط موقعیت طبقه کارگر در ایران را به جایی رسانده است که شخصاً بهش میگویم جنگیدن و مبارزه کردن برای بقاء، برای زنده ماندن. بیکاری، اعتیاد، فحشا، دزدی برای تهیه یک لقمه نان، لقمه نانی برای سیر کردن شکم، جنگیدن برای اینکه شب را شکم خالی سر بربالین نگذارند، این شده روالی که اسمش زندگی است. شرایطی که نظام کثیف سرمایه داری و اسلام به کارگران و بخش عظیمی از مردم تحمیل کرده است.

این شرایط کمابیش همه جای ایران وجود دارد. نگاهی به شهرکهای صنعتی بیندازید. حتی کار کودکان در این مراکز کارگری و استثمار قرون وسطائی آنان امری رایج است. اینها فرزندان کارگرانی

یک دنیای بهتر: فلاکت اقتصادی، اخراج کارگران، عدم پرداخت حقوق و دستمزدهای بخور و نمیر، قرار دادهای سفید امضا و برده وار چه شرایطی را در مقابل کارگران و مردم زحمتکش ایجاد کرده است. پی آمدها چیست؟

نسرین رضاعلی: اگر تنها در یک جمله موقعیت و وضعیت طبقه کارگر در ایران را بیان کنم، باید بگویم که سرمایه داری در ایران کارگران را در پرتگاه نابودی قرار داده است. پیامد اخراجها، بیکارسازیها، قراردادهای موقت کار، پرداخت نکردن حقوق کارگران، و تشدید این روند تنها موقعیتی بشدت نگران کننده را به کارگران و خانواده هایشان تحمیل کرده است. کارگران امنیت شغلی ندارند. بنابراین ما شاهد هستیم در مراکزی که اعتراضات در جریان است، کارفرما از چماق ارتش بیکار و نیروی کار ارزان استفاده میکند تا صدای اعتراض آنها را خفه کند. موقعیتی که امروز طبقه کارگر دارد تلاش و جنگ برای بقا است. اگر میخواهید تصویری واقعی و غیر تجریدی داشته باشید به درد دل کارگران گوش کنید تا عمق وضعیت ایجاد شده قابل درک تر باشد. اینجا تنها چند نمونه را اشاره میکنم؛

کارگر جوانی که به امید پیدا کردن کاری از شهر محل زندگی اش عازم تهران میشود، و نامش "کارگر فصلی یا مهاجر" است، مدتها را زیر پلها خوابیده است. روزها را گرسنه سر کرده است. خودش می گوید چه کسی به من کار میداد وقتی ۴/۸ ساعت بود چیزی نخوردم، رمقی نداشتم و نانی برای کارکردن نداشتم؟ خوشبختانه این کارگر بقول خودش شانس می آورد و یکی از همشریهایش برایش یک کار

سرمایه داری کارگران را در پرتگاه نابودی قرار داده است...

شود، یا برود میدان بار حمالی کند که نان شب را داشته باشد. این وضعیت فرق میکند با دوره انقلاب ۵۷ که کارگر حداقل میتوانست چند هفته این جیب و آن جیب کند. امروز گرسنه در مبارزه و اعتصاب شرکت میکند و شعار اولش اینست که گرسنه ایم. این معضلی اساسی است که فعالین و رهبران کارگری امروز با آن روبرو هستند. ما باید بتوانیم با توجه به شرایط و موقعیت مبارزات کارگران در هر جا پاسخهای درخور و عملی بدهیم. خواستههای محوری و سراسری طبقه کارگر روشن اند. مشکل موانع عملی و اقتصادی تداوم یک مبارزه کارگری و مقابله با جنگ فرسایشی کارفرماها و سردواندن ها است که کارگران امکان رفت و آمد در آن را ندارند. یک راه حل اینست چند کارخانه و صنعت معین و یا ترکیبی از کارخانجات در یک منطقه معین که از اهمیت اقتصادی متفاوت برخوردار است باهم وارد اعتصاب و مبارزه شوند. سوال اصلی اینست که موانع ایجاد شده را دور زد و خنثی کرد. برای این نسخه یکسانی همه جا وجود ندارد.

یک دنیای بهتر: اعتراضات

کارگران نساجی سندانج برای جلوگیری از به تعطیلی کشاندن و اخراج کارگران ویژگی هایی از خود نشان داده است که پیشروی مهمی را در این بخش از اعتراضات طبقه کارگر نشان میدهد. این ویژگی های کدامند؟ به چه اندازه برای طبقه کارگر قابل همه گیر شدن است؟

نسرین رضانعلی: نساجی

کردستان دارای تجارب خیلی مهم و ارزنده ای است. زمانی این کارگران توانستند نه فقط خواستههای خود را به کارفرما تحمیل کنند بلکه توانستند حقوق دوران اعتصاب را نیز بگیرند. این اقدام یک حرکت پیشرو و رو به جلو در جنبش کارگری بود. یا در دل همین اعتصابات که در چند ساله اخیر داشتند توانستند یکی از پایه ترین اقدامات که سازمان دادن مجمع عمومی

پوزه کارفرما را به خاک مالید. شرایط جنگ و اعتصاب بشدت نابرابر است. مثلا کارگری که ۵ ماه است حقوق نگرفته است و هر روز بهش وعده میدهند - بقول کارگران ۷ تپه این بچه گرسنه وعده سرش نمیشه - و با نظامی خشن و ضد کارگر و سرکوبگر و پرونده ساز روبرو است، نمیتواند با خیال راحت دوره ای را درگیر اعتصاب و مبارزه باشد. وضعیت امروز رقابت و جنگ بقا را در میان کارگران هم دامن زده است. تقصیر آنها هم نیست. باید نان به منزل برود و وسیله اش را صاحب خانه تو کوچه پرت نکند. اینها موانع واقعی اند. وضعیت بخشهای مختلف کارگری هم فرق میکند. حساسیت و برخورد رژیم هم متفاوت است. برای مثال کارگر نفت وقتی اعتراض میکند خیلی سریعتر پاسخ میدهند تا فرضا ۳۴ خانواده کارگری شاهزند اراک که نان آوران خانه در شعله آتش سوختند. هنوز هیچ کسی خودش را صاحب این حادثه که باعث مرگ کارگران شده نمیکند. این تفاوت اساسی است و رهبران عملی در این بخشها کارشان صد برابر سختتر است.

با اینحال بنظر من سرکوب رژیم جمهوری اسلامی تنها یک بخش از کل مسئله است. وقتی کارگران اعتصابی از نیروی سرکوب باتوم میخورد لابد سنگی هم میزند. اما مشکل اساسی موقعیت بشدت بد زندگی کارگران است. در یک نگاه بخش خیلی بزرگی از طبقه کارگر نیروی کارشان را میفروشند برای همان روز. یعنی دیگر حرف ماه هم در میان نیست. ببینید مثلا وقتی کارگر نساجی ۵ ماه است حقوق نگرفته است و کارفرما اعلام کرده است کارخانه را میندند، در بهترین حالت کارگر میخواهد این حقوق چند ماه را بگیرد. اما از آنجا که همزمان به نان شب محتاج است مجبور است هم در اعتصاب باشد هم برود یک گوشه دستفروشی کند، راننده تاکسی

شان را نابود میکند. این مسئله باعث میشود که بخش زیادی از این واحدهای تولیدی تعطیل شود. چرا که حتی بخش ماشینیهای مورد استفاده شان فرسوده و از کار افتاده است. اما اینها جزئیات موضوع است و در پاسخ کارگران نباید دخالت داده شود.

اعتراض کارگران باید کماکان بر محور ایفا بکار باشد، بر محور پرداخت حقوقهای معوقه باشد، و مهمتر بر محور بسته نشدن کارخانه ها باشد. مثلا در قند دزفول گفتند که ۱۲ میلیارد وام میدهند به یک سرمایه دار یا آخوند که کارخانه را راه بیندازد. بنظر من اینجا کارگران باید بر دو محور اصلی دست بگذارند: یکی اعلام کنند این وام را به کارفرما ندهید به کارگران بدهید. ما کارگران خودمان کارخانه را راه می اندازیم و اداره میکنیم. دوم اینکه اعلام کنند بیمه بیکاری مکفی همین امروز. نمیشود که کارگر را همینطور به خیابان انداخت و هیچ مسئولیتی در قابل آن نداشت. کارگران نباید این شرایط را بپذیرند.

یک دنیای بهتر: در این شرایط چگونه باید سازمان داد؟ چگونه باید متشکل کرد؟ محورهای کاری که رهبران عملی باید در دست بگیرند، کدام است؟

نسرین رضانعلی: نسخه ای برای

همه جا نمیتوان داد. تنها فراخوان دادن هم کافی نیست. رژیم مانع متشکل شدن کارگران است و گرنه اگر کوچکترین روزنه ای باز شود کارگران وسیعا متشکل میشوند. موانع واقعی سر راه فعالین کارگری وجود دارد. اخراج و بیکاری و گرسنگی که اشاره کردم تنها یکی از آنهاست. موانع اقتصادی و شرایط کار در ایران تداوم مبارزه را برای کارگران مشکل کرده است. و گرنه کم نیستند از فعالین که میگویند براحتی میشود

دستمزد و کاهش ساعت کار بوده است. در این مراکز کارگران تعرض کارفرماها را با تعرض پاسخ دادند و در بیشتر موارد پیروز شدند و حق شان را گرفتند. این وظیفه ماست که این اعتراضات را بیشتر منعکس کنیم تا از تجارب آن در دیگر مبارزات کارگری استفاده شود. مثلا کارگران در سایتهای مختلف در سلویه برای کاهش ساعت کار و افزایش دستمزد مبارزه کردند به خواستههای خود دست یافتند. یا کارگران نفت برای مسئله مسکن اعتراض و اواخر سال گذشته تجمع کردند. آنها توانستند به بخش زیادی از خواستههایشان برسند. اما مبارزه در مراکز کارگری که به هر دلیلی بحرانی است مستمتر و گسترده تر بوده است. تحت عنوان خصوصی سازی یا بهانه سودآور نبودن، مراکزی مانند صنایع نساجی، قند و شکر، و غیره را نابود کردند. کارگران این مراکز مبارزات بخشا گسترده ای داشتند. مورد هفت تپه یکی از آنهاست.

مسئله اینست که صنایعی در ایران در آستانه از دور خارج شدن کامل است. این سیاست سرمایه داری است. مثلا در دهه ۶۰ صدها هزار نفر فقط در بخش نساجی کار میکردند. در بخشهای دیگر مثل قند و شکر ۱۰ هزار نفر شاغل بودند. محصولات این صنایع با قیمت ارزانتری از خارج وارد میشود و کارخانه های فوق رقابت را ندارند. یعنی کالای تولیدی آنها در مقایسه با آنچه از چین و ژاپن و تایلند و حتی ترکیه وارد میشود قدرت رقابت ندارد و در موارد زیادی آنها ارزانتر است. سرمایه داری میخواهد سود ببرد و هرچه در مدت زمان کمتری این سود تامین شود بهتر است. در نتیجه مسئله شان نیست که تعطیلی مثلا نیشکر هفت تپه و یا نساجیها چندین هزار کارگر و خانواده

سرمایه داری کارگران را در پرتگاه نابودی قرار داده است...

کارگران بود را بعنوان یکی از ابزارهای اعمال قدرت طبقه کارگر به سنتی جاافتاده تبدیل کنند. در هر شرایطی تلاش کردند مجامع عمومی خود را برگزار کنند و بخصوص در دوران اعتصاب و اعتراض یکی از مهمترین ابزارهای کارگران برای تصمیم گیری جمعی کارگران بود.

مشکل امروز کارگران نساجی، جدا از ندادن حقوق هایشان، مسئله ادامه حیاط این مرکز تولیدی و ممانعت از اخراج صدها کارگر است که زندگی شان به این کارخانه و ادامه کاریش گره خورده است. در اعتراضات روزهای اخیر شعار جالبی کارگران مطرح کردند که گویای نقد سیاست سرمایه داری و نگرش ابزارپیش به کارگر است؛ "جوان را به ما بازگردانید بعد اخراج کنید!" این شعار کارگرانی است که بیش از ۱۷ سال در این محل جان کنند و امروز حکم اخراجشان را دست شان دادند. این وضعیت البته تنها سرنوشت کارگران نساجی کردستان نیست. نساجیهای قزوین، کاشان، اصفهان، یزد، تبریز، و همدان همه با چنین سرنوشتی روبرو هستند. شاید تفاوتی که هست نوع اعتراض و سازماندهی این مبارزات است که در هر دوره از اعتراضات کارگران تلاش میکنند قدمی جلو بردارند. کارگران البته خواهان بیمه بیکاری مکفی هم شدند و اعلام کردند کارخانه بسته میشود به ما ربطی ندارد. سود دارد یا نه به ما ربطی ندارد. یا کار یا بیمه بیکاری مکفی.

اما امروز کارگران با توطئه دیگری هم مواجه شدند. معاون سازمان صنایع و معادن با کارگران نساجی صحبت کرده است که شما از آقای قربانی کارفرمای کارخانه حمایت کنید

که به ایشان وام بدهند تا ادامه کاری شما در این کارخانه حفظ شود. این یعنی کارگر به همراه خانواده برود خیابان اعتراض بکند و نیروهای سرکوبگر تونل مرگ برای کارگران و خانوادههای کارگری درست کنند و مورد ضرب شتم قرار بگیرند تا آقای قربانی میلیاردها پول بگیرد! روشن است کارگران نساجی باتجربه تر از اینها هستند که آلت دست کارفرما شوند. اتفاقا بحث کارگران اینست که اگر پول هم به قربانی بدهند بعد از دو سه ماه دیگر همین داستان تکرار میشود و ما باید مرتب برای حقوق مان اعتراض کنیم. اگر اینها واقعا میخواهند پول و سرمایه بگذارند به خود کارگران بدهند. کارگران میتوانند کارخانه را اداره کنند و با این سیاست میتوانند هم شغل شان را حفظ کنند و هم آلت دست کارفرما نشوند.

یک دنیای بهتر : بحث کنترل کارگری تا هم اکنون با درجه ای از استقبال در میان رهبران و فعالین سوسیالیست کارگری روبرو شده است. هم سئوالاتی مطرح شده است و هم زمینه های اجرایی آن را جستجو میکنند؟ این مجموعه را چگونه می بینید؟ پاسختان چیست؟

نسرین رضاعلی: ببینید این بحث تازه ای است در جنبش کارگری. بطور عام امروز شاهد بحثهای داغی در این زمینه هستیم. بحث بر سر این است که در مراکز مختلف کنترل کارگری چگونه باید پیش برود؟ از اینکه جایی میتوان کاهش تولید را در دستور خود گذاشت تا جایی که خود کارگران مجدداً مرکز صنعتی را راه بیندازند. این بحث در مراکز مختلفی از جمله نیشکر هفت تپه، قند ذفول و کشت و صنعت مهاباد از جوانب مختلف مورد بحث فعالین کارگری است. اشاره به همه این مباحث شاید در حوصله این مطلب نباشد. در نظر دارم در گفتگوهایی با فعالین کارگری بطور جامعتری نظرات

آنها را بشنوم و جوانب بحث را گسترده تر طرح کنیم. اما تا همینجا این بحث و طرح آن نتیجه اش در میان فعالین کارگری احساس مسئولیت حزب اتحاد کمونیسم کارگری بوده است.

یک دنیای بهتر : پیام و فراخوانتان به رهبران عملی کارگری و فعالین رادیکال - سوسیالیست در جامعه چیست؟

نسرین رضاعلی: دوست دارم خطاب به فعالین و رهبران رادیکال سوسیالیست قبل از هر چیز بگم خسته نباشید. همین امروز در دل این اوضاع نابسامان و بشدت وخیم، حضور این فعالین و رهبران عملی است که منشا اعتراضات زیادی است. از کارگران ایران صدرا بگیر تا ایران خودرو، از کارگران نساجی و نازخ و فرنخ تا نساجی کردستان و غرب بافت، از کارگران لوله سازی خوزستان تا پتروشیمی کرمانشاه و تبریز، از کارگران ارومیه بگیر تا کارگران عسلویه و کارگران بندر عباس ... ما هر روز شاهد مبارزات و اعتراضات و اعتصابات کارگران هستیم. این مبارزات هر خصوصیتی داشته باشند، دفاعی یا تعرضی، اما ماهیتاً در دفاع از حرمت کارگر و به این اعتبار حرمت انسان در جامعه و برای یک زندگی بهتر است. تردیدی نیست این مبارزات بدون حضور این رفقای عزیز پیش نمیروند و یا در موقعیت امروز نبود. این فعالین در صف اول اعتراض قرار گرفتند، قانع نمیکند، خط میدهند، تلاش

میکند، مجامع عمومی را سازمان میدهند، تلاش میکنند نمایندگان واقعی خود کارگران را به دولت و کارفرما تحمیل کنند.

رفقای کارگر دوست دارم بگم امروز در هر گامی که بر میدارید حزب اتحاد کمونیسم کارگری در کنار شماست. به حزب خودتان ببینید. وقتی با اعتماد بنفس میگوئید حزب دارد با احساس مسئولیت برخورد میکند، وقتی شما علیرغم امکانات محدودتان و مخاطرات مطالب نشریه را تکثیر میکنید، وقتی در مراکزی حتی در میان کارگران رقابتی ایجاد شده که کی سریعتر گزارشات خود را به حزب میفرستد، کی سریعتر نشریه دریافت میکند و پخش میکند، همه اینها و صدها نمونه دیگر نشان میدهد با فاصله ای بسیار نزدیک و هماهنگ داریم پیش میرویم. این برای ما و حزبمان کافی نیست. ما میخواهیم قدرت سیاسی را بدست بگیریم و حکومت کارگری را مستقر کنیم. قرار است ما آینده را رقم بزنیم و قرار است ما بعنوان صاحبان این جامعه ۷۰ میلیونی تصویری از یک زندگی انسانی را نشان بدهیم. از این عزیزان میخواهم سیاستهای حزب را بدقت دنبال کنند و اگر موافق آن هستند در پراتیک و اتخاذ آن بکوشند. اگر موافق نیستند نظرشان را با حزب در میان بگذارند. تلاش ما اینست که با اتحاد و همبستگی طبقاتی، با ایجاد گسترده ترین روابط با مراکز کارگری، با ایجاد فشرده ترین تماس با رهبران و فعالین پیشرو و رادیکال و سوسیالیست بتوانیم تغییرات جدی در شرایط غیر انسانی تحمیل شده ایجاد کنیم.

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری میرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>
www.m-hekmat.com/

گفتگو با یکی از فعالین قدیمی جنبش کارگری ایران

مصاحبه کننده: علی طاهری

یک دنیای بهتر: آقای بهزادی با تشکر از این که در این گفتگو شرکت میکنید. خواهش میکنم در رابطه با وضعیت کارگاهها و نحوه کار آنها که بصورت کار-مزدی است مقداری توضیح بدهید.

بهزادی: اگر در ابتدا تعریف کوتاهی از کارگر و کارفرما بدهم، فکر میکنم بد نباشد. از نظر تعریف کارگری، ما کسی را کارگر می‌گوییم که فاقد ابزار تولید باشد و برای شخصی به نام کارفرما کار کند و مزد دریافت کند. کارفرما دارای ابزار تولید در سطح کلان یا خرد است. قدیم هم این جوری رسم بود. هر مغازه ای برای خودش تابلویی داشت و کارگاه ها هم یا در زیرزمین یا قسمت هایی پشت مغازه قرار داشتند. این کارگرها این طور کار کرده اند. اما اینها رفته رفته تقلب کردند. سرمایه دار ها، کارفرماها نیز تقلبشان مورد حمایت حاکمیت وقت بود. الان اش هم به طرق دیگری هست. به هر حال کسی که دارای سرمایه است مورد حمایت قرار میگیرد. برای این که کارگران را از تشکل کارگری جدا کنند و حق و حقوقشان را ندهند، آمدند گفتند ما به شما حجره می‌دهیم، تضمین می‌دهیم، بیائید بروید خودتان کار کنید، دو تومان اضافه تر می‌برید. اینها کارگر را اغفال کردند. کارگر را کشاندند به کارگاه های سیستم حجره داری و آنها را پشت سر تولید کنندگان مخفی کردند.

ما هم از یک طرف مبارزه می‌کردیم که این مسائل پیش نیاید. چون ما به عنوان بخش تشکل یافته میدانستیم این تقلب است. اینها دارند مسئولیت خودشان را به گردن کارگر می‌اندازند و خودشان را راحت میکنند. این ها دارند از قانون فرار می‌کنند، از

میداد به این مثلا 15 روز. چنین تفاوت هایی در قانون کار سابق وجود داشت. برای بعضی این کار اینجوری تداوم پیدا کرد تا بعد از انقلاب، سال 62 تمام تشکل های کارگری را بستند و بخشی از این دستاوردها از دست رفت. ولی باز هم کار-مزدی همچنان مرسوم است.

یک دنیای بهتر: آقای بهزادی همان طور که مستحضردید هر ساله شورای عالی کار برای دستمزد کار میزان حداقل حقوقی را تصویب می‌کنند و بعد میگویند به توافق اجرا میشود. این مسئله با آنچه در حقیقت اجرا می‌شود تفاوت فاحشی دارد. چرا این مصوبه در کارگاه ها اجرا نمی‌شود؟

بهزادی: برای علت یابی این بافت باید به سراغ تاریخچه سیستم اقتصادی رژیم برویم. سراغ این که کارفرمایان و مغازه داران هیچ قاعده و قانونی را قبول ندارند. هیچکس به اینها نمیگوید همان حداقل قانون را اجرا کنند. در و دروازه ها باز شده است. مثل قضیه نساجی ها! چه بلایی سر نساجی ها آوردند. اینکه مثلا شورای اقتصادی کار 215 هزار تومان تصویب کند، اگر کسی کم تر از این بدهد برایش جرمی قائل می‌شوند؟ چنین چیزی نداریم. همچنین سیستم و نظارتی وجود ندارد. اصلا حداقل مزد را یک جوری میدادند که بلاخره کارگر بیش از حداقل حقوق میبرده است و من یک زمانی یادم می‌آید حداقل حقوق 9 تومان بود، بعد 11 تومان و بعد 13 تومان شد. ولی کارگر بیش از حداقل حقوق میبرد. الان اش هم باز حساب کنیم اگر مرتب کار کند و به تعطیلی کشیده نشود و سر کارش باشد، ساعت کار هم که مطرح نیست، باز بیشتر از این حداقل باید ببرد. این به دلیل بافت غلط سیستم و قوانین کار است. نگاه کنید به کارگرانی که حتی قراردادی نیستند بلکه استخدامی هستند، ولی گروه گروه توی جاده ها، توی این شهرستان ها،

این طرف آن طرف دست به اعتصاب میزنند که حقوق معوقه خودشان را بگیرند! اشکال کار کجاست؟ کارگر زحمتکش گرسنه است. میخواهد شب نان ببرد خانه، میخواهد خجالت زده زن و بچه اش نشود. به همین دلیل فشار های مختلفی را تحمیل میکنند.

یک دنیای بهتر: کمونیست ها و فعالین استخوان دار کارگری از نبود تشکل کارگری منسجم با حسرت یاد میکنند. چه طور شد که طبقه کارگر ایران از چنین تشکلی تاریخا دور افتاد؟

بهزادی: خود من از سال 42_43 به این طرف، بعد از یک دوره سرکوب تشکلات کارگری آن زمان و تجدید حیات آن در سال 43 و 45 در این زمینه فعال بودم. آن زمان ظاهرا رژیم شاه ما را پذیرفته بود و قبول داشت. بحثی هم نبود. شورا و انجمن که الان باب کرده اند، وجود نداشت. خب حاکمیت سعی میکرد تشکلهای کارگری را بکشاند به طرف خودش. در حزب های دولتی حل کند؛ مثل حزب ملت، حزب مردم، ایران نوین، رستاخیز و... ولی بودند به عنوان مثال تشکل هایی چون سندیکای کفاشان، سندیکای چاپخانه ها، فلزکارها، نانوايي ها، خیاط ها، بافنده های سوزنی و چند تشکل دیگر که وجود داشتند که شاید اسمشان درست یادم نباشد، 80_90 درصد مستقل حرکت کردند. حالا اگر نگویم 100 درصد مستقل عمل کردند و به هر حال باید از صافی جریانات حاکم میگذشتند. اما چیزی که بود اجازه اتحادیه را نمیدادند، تشکل های کارگری در سراسر جهان تبدیل به فدراسیون و کنفدراسیون میشدند. در هر صورت آنها اجازه این را ندادند و دفتر و دستک اتحادیه و سندیکا را هم بستند. بعد از سرکوب ابتدا در خیابان نظام آباد به ما دفتری دادند، بعد از آنجا ظهیرالاسلام، سید نصرالدین، بازار، بهارستان، جمهوری، بعد لاله زار و ... این گردش کار ما بود. خیلی دستاورد داشت. مثل بیمه، جلوی بیکاری را تا سطحی گرفته بود.

گفتگو با یکی از فعالین قدیمی جنبش کارگری ایران...

میتوان کرد؟

اجازه نمیدادیم کارفرما کارگر را سرخود اخراج کند، در صورتی که طبق ماده 33 قانون کار برایش این کار راحت بود. نظمی به کارگاه ها داده بودیم. دنبال ساعت کار بودیم، دنبال روز مزد کردن بودیم. مزدها را تفکیک کرده بودیم. حتا کارها را درجه دوم و سوم زده بودیم. شوراهایی درون کارگاه زده بودیم. از آنجا گزارشهایی می گرفتیم. کنفرانسهای متعدد، مجامع عمومی متعدد، کلاسهای متعدد شبانه بود که به نام حوزه ها می زدیم. حتی آمدند اتهام حزبی به ما زدند که جلوی کارمان را بگیرند. بنابراین حسرت خوردن هایشان غلط نیست، درست است. حالا این که چرا دور افتادیم؟ یک طرفش مصادف است با به سر کار آمدن رژیم اسلامی. پول کارگرها را بردند. به سینه کارگر بیچاره گلوله زدند. موج اعدام ها و تعقیب فعالین کارگری شروع شد. ما هم نمی توانستیم کاری بکنیم. و اگر حالا ضعف وضعیت اقتصادی کارگران را در نظر بگیریم، یکی از دلایلی نبود وجود همین تشکل های کارگری است.

یک دنیای بهتر: از کارگران فعال آن موقع کسی دستگیر شد؟

بهزادی: بله دستگیر و زندانی هم شدند. عده کمی موقت آمدند بیرون. یک سری را اتهاماتی زدند و یکی دو سالی نگه داشتند. همین کاری را که با کارگران شرکت واحد و نساجی میکنند. مگر کارگران حرفشان چه بود؟ حرفشان این بود که این شورای مسخره ثان جواب درد ما نیست. حق و حقوق کارگر چه میشود؟ و شما می بینید که آخر چه به سر آنها آوردند.

یک دنیای بهتر: در مجموع به نظر شما برای این کارگران چه

تسهیلاتی دارند و حق بیمه و غیره. اگر بخواهند اخراج کنند و کارگران شکایت کنند به هر حال به شکایتشان میرسند. باید در وهله ی اول از آنها خواست که ببینند و تشکل سراسری ایجاد کنند و از مزایای چنین تشکلی در راه بهبود وضع کارگران استفاده کنند.

یک دنیای بهتر: به نظر شما بیکاران دائم یا موقت که بخش عظیمی از طبقه کارگر در ایران را تشکیل میدهند به راحتی نمیشود در تشکل کارگری متشکل کرد؟ فکر میکنید امکان دارد؟

بهزادی: از نظر عملی امکان پذیر نمیباشد. چرا؟ برای اینکه این عده از کارگران، اگر تشکل های کارگری را قبول کنند و بخواهند به آن تن بدهند، که یک روزی تن خواهند داد، باید به این نتیجه برسند که این تشکل کارگری گره گشا و کار ساز است، بلافاصله میشود این کارگران را جذب کرد. ولی اگر بخواهیم با هزینه خود این کار را بکنیم، من بعید می دانم. اما به محض اینکه از لحاظ واقعی به کارگران نشان بدهیم وجود تشکل کارگری در سطح معیشتشان موثر است و نبود تشکل به ضرر کارگران و معاششان است، بله می شود تک تک همه را جمع کرد. البته با این وضعی که پیش میرویم این قضیه برچسب نقض قانون خواهد خورد. قانونی که با مقاله نامه های بین المللی 87 و 98 و منشور کارگری جهان مغایرت دارد. شما اینها را می دانید، آنها را امضا میکنید، شما می گوید اگر ثابت بشود، مشخص بشود؟ میتوان تشکل طبقه کارگر ایران را سازمان دهی کرد. این درست! اما با این حرکتی که اینها میکنند، اجازه قانونی نخواهند داد.

یک دنیای بهتر: در گزارش ها آمده بود که برخی کارگران میگفتند بعنوان مثال 43 سال کار

کرده اند اما فقط 13 سال بیمه دارند. یعنی 30 سال بیمه رد نشده است. کارگری میگفت وقتی بازرسی می آمد، چیزی به بازرسی میدادند. در شرایطی که کارگران چنین در زیر سرکوب رژیم سرمایه هستند آیا می توان کاری برای اینها کرد؟

بهزادی: نشد که معنا ندارد. سخت بودن، کند بودن، زمان بردن، دنبال موقعیت های مناسب گشتن، دلایلی باید پیدا کرد. نشد معنا ندارد، اما این که فرمودید مدتی زیادی است کار شده، در محافل کارگری که میرویم این بحث ها آنجا هم هست. کارگرانی هستند که 40-50 سال کار کرده اند. خود من 53 سال تمام در کارگاهها چکش میزدیم اما به مرز بیمه سی سال نرسیدیم. بعد با اجرای یک سال و ... اخراج کارفرما و گرفتن حق اخراجی و ... مساله جور شد که من بازنشسته شدم. خب چرا ندادند؟ کارفرمایی بودند و هستند، سابق ضعیف تر بودند و الان قوی تر، میگفتند "اگر بحث بیمه کنید میگویند ما اینجا کار نداریم. اگر بیمه نمیخواهی بیا! من لیست رد نمی کنم. من حوصله مالیات و فلان و بهمان را ندارم." راحت همین جوری میگویند و راحت هم دارند زندگی میکنند. حتی نماینده بیمه را میخواستیم بیاوریم. رفتند در وزارت کار گفتند اینها یک مشت سیاسی بازند و متعلق به فلان حزبند که دارند میگویند بیمه! کارگر بیمه نمیخواهد. اینها بیخود میگویند. رژیم هم نیامد بگوید چه بخواهی چه نخواهی باید بیمه کنی. آن موقع بیمه اجباری نبود، الان میگویند بیمه اجباری است و آن موقع کلمه اجباری را هم به کار نمی بردند. به ما گفتند باید ثابت کنید که کارگر بیمه میخواهد. جدول هایی درست کردیم. کارگاه ها را درون جدول ها قرار می دادیم و امضا می گرفتیم. این امضاها را بردیم وزارت کار تا توانستیم ثابت کنیم.

بیمه 13 درصد می خواستند بدهند. آن زمان یک نوع بیمه هایی در تامین اجتماعی

گفتگو با یکی از فعالین قدیمی جنبش کارگری ایران...

کارگران غرب بافت سندج اداره کار را به کنترل خود درآوردند!

تا رسیدن به خواسته‌هایشان هر روز در مقابل اداره کار تجمع خواهند کرد. بدنبال این تصمیم مجمع عمومی، کارگران امروز، با در دست داشتن احکام دادگاه حل اختلاف مبنی بر ابقاء به کار و پرداخت حقوق و مزایای عقب مانده کارگران در مقابل اداره کار سندج جمع شدند. کارگران با صدای رسا شعار میدادند و فریاد زنان می پرسیدند که "چرا کسی جوابگوی ما کارگران نیست؟" این تجمع اعتراضی کارگران غرب بافت توجه مردم و کارگرانی که در وضع مشابه قرار دارند جلب نمود. سریعاً نیروهای یگان ویژه و انتظامی که توسط رئیس اداره کار فراخوانده شده بودند، به محل اداره کار گسیل شدند.

ما در اطلاعیه های بعدی شما را در جریان آخرین اقدامات کارگران غرب بافت خواهیم گذاشت.

گزارش تکمیلی از اجتماع کارگران غرب بافت در مقابل اداره کار

حضور یگانهای ویژه و نیروی انتظامی در مقابل اداره کار خشم کارگران را نه تنها کم نکرد بلکه بر شدت اعتراض آنان افزود. حداقل در چند ماه گذشته نیروهای انتظامی تلاش داشتند ظاهر مودب با کارگران داشته باشند و آنها را "شما" خطاب میکردند و از آنها میخواستند و خواهش میکردند که جلوی درب اداره کار را بیش از این مسدود نکنند و اعتراضات را به آن طرف خیابان ببرند.

کارگران تجمع خود را به آن طرف خیابان روبروی اداره کار بردند. دهها مزدور لباس شخصی و ماشینهای نیروی انتظامی و یگان ویژه در مقابل در اداره کار نگهبانی میدادند.

کارگران غرب بافت، امروز چهارشنبه 6 شهریور ماه، در یک تجمع اعتراضی در مقابل اداره کار سندج، این اداره را به مدت نیم ساعت تحت کنترل خود درآوردند و مانع ورود و خروج مراجعین و کارکنان اداره شدند.

کارگران پس از شکایت از کارفرما به هیات حل اختلاف، بخاطر اخراج و عدم پرداخت سه ماه حقوق شان و دریافت رای مثبت این هیات به کارخانه مراجعه کردند. اما کارفرما بی اعتناء به تصمیم هیات حل اختلاف و با پشتیبانی نیروی سرکوب رژیم اسلامی مانع ورود کارگران به کارخانه شد و علیه این تصمیم هیات حل اختلاف شکایت کرد. دیروز بعد از ظهر دادگاه تجدید نظر زیر نظر هیات تشخیص مصلحت برگزار شد. این دادگاه با حضور نمایندگان استانداری، حراست، نیروی انتظامی اداره کار، مدیریت کارخانه و نماینده کارگران برگزار شد. دادگاه تجدید نظر عملاً به نفع کارفرما رای داد و اعلام کرد که مشکل کارگران در این دادگاه حل نخواهد شد و باید به مراجع بالاتر ارجاع داده شود. این باصطلاح دادگاه تجدید نظر حتی عدم دریافت 3 ماه حقوق و مزایای مربوط به حق شیفت و اضافه کاری و غیره کارگران را که مثل روز روشن است، نیز مسکوت گذاشت.

کارگران از این تصمیم دادگاه تجدید نظر خشمگین شدند و این دادگاه را به زیر سوال بردند: "چطور است که همیشه حق با کارفرما است؟" این نظر مجمع عمومی کارگران در مورد دادگاه تجدید نظر سرمایه داران است. لذا کارگران در مجمع خود اعلام کردند که برای کارگران غرب بافت راهی بجز اعتراض باقی نمانده است و آنها

رد نمیکرد. نزدیک به 50-60 میلیون به بیمه بدهکار بود. از آن کسانی بود که دمش به رژیم وصل بود و برای این با آشنا بازی تلاش کرد ضریب بدهی را پایین آورد. رساندند به 15 میلیون. 15 میلیون فقط گرفتند تا ورقه تسویه حساب را به او بدهند. ولی وقتی کارگر او رفت و گفت شما همه پول را از این گرفتید من هم کارگر با سابقه ای هستم، این هم اسناد و مدارکم، یک گاهش را به حساب کارگر نریختند. گفتند ما نمیدهیم، نتوانست ثابت کند. مجبور شد یک سال اضافه کار کند تا به مرز چند ساله برسد و بازنشسته شود. بیچاره چند ماهی به بازنشسته شدنش نمانده بود که سخته کرد و مرد. پول کلفت میگیرند و به حساب کارگر نمیبرند. کارگر 6 ماه بازنشست شده از دنیا میروید. هیچ کدام را بی شرف ها حساب نمیکنند.

یک دنیای بهتر: آقای بهزادی با تشکر از شما، خواهش میکنم اگر مطلب دیگری دارید بفرمایید...

بهزادی: به هر حال مشکلات فراوان است. برای همه کارگران هم هست. چاره کار بازسازی تشکل های کارگری است. با تشکر از شما.*

بود 15 درصد، 18 درصد، 21 درصد، از 13 درصد شروع کردند تا آمدیم 18 درصد. تن دادند تا برسیم به کامل، بشود 21 درصد. بنابراین خیانت شد. تامین اجتماعی و وزارت کار بر میگردد میگویند 10 تا 12 سال یا 13 سال سابقه دارید. ما دوسال به شما بازنشستگی می دهیم، همه پولتان را به شما داده ایم. دیگر حرف حسابتان چیه؟ این ظلمی است که در این مملکت به کارگر و زحمتکش و خانواده هایشان می شود. سال گذشته گفته بودند کسانی که بیمه عمرند تا 70 سالگی قبول می کنیم، بعد از 70 سالگی دیگر قبول نیست. کارفرمایی بود که خود من چهارسال و خرده ای زیر نظرش داشتم. روی گزارشات بازرسی میرفتم اعتبار میزد و گزارشات بازرسی تبدیل به سابقه میشد و سابقه هم بود. چون تامین اجتماعی میگفت من یک روزی کارفرما را گیر می اندازم. حالا نهایتاً چه شد؟ می خواهد محل کارش را بفروشد، انحصار ورثه کند، اما هر کاری که بخواهد بکند من سهم خود را از او می گیرم. پرونده دیگری بود که خودم باز شاهد بودم. یکی از کارفرماهای بزرگ تهران کارگاهش را میلیاردی فروخت. کارفرما لیست بیمه کارگران را

تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران

یکشنبه: ساعات ۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران

در کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

برگزاری مجمع عمومی کارگران نساجی کردستان

کارگران غرب بافت سنندج

اداره کار را به کنترل خود درآوردند...

واقعیت اینست که کارفرما تصمیم گرفته از "شر" همه شما خلاص شود و وارد جنگ فرسایشی با کارگران شده است. آنها میدانند که تجمع هر روزه و طولانی مدت برای کارگر گرسنه و محتاج یک لقمه نان مقدور نیست. لذا میخواهند با این سیاست صفوف شما را متفرق کنند و نهایتاً امر خودشان را پیش ببرند. در این ماجرا بطور قطع برای بالا کشیدن حقوقها و بیمه ها و حتی بازنشستگی شما دندان تیز کرده اند. دولت و استاندار و اداره کار و نیروی سرکوب را هم دم دست خود دارند. شما به یک حرکت تعرضی تر، قویتر، همبسته تر با نیروی کارگران و خانواده هایشان و مردم آزادیخواه سنندج که بتواند فشار قابل ملاحظه ای را بیآورد نیاز دارید. این امر میتواند سیاست تعطیلی کارخانه ها و اخراجها را لگام بزند. فضای شهر را باید بدست بگیرید. اقدام متحد شما میتواند این روند را معکوس کند. این مسئله ای کلیدی و اساسی برای برون رفت از وضعیت فعلی است.

بطور مشخص تر باید در مقابل سیاست اخراج دسته جمعی کارگران و بستن کارخانه، سیاست بیرون رفتن کارفرما و مدیریت و باز نگهداشتن کارخانه را پیش برد. باید دولت و ارگانهای ذیربط را برای حمایت و همدستی شان با کارفرما زیر فشار گذاشت. یک سیاست کارساز در موقعیت فعلی شما، که هر دری را کوبیده اید و پاسخی نگرفته اید، در کنار و همراه حمایت وسیع کارگران سنندج، بدست گرفتن کارخانه و مانعت از بیرون انداختن کارگران و بیکار کردن آنها و بستن کارخانه است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۵ شهریور ۱۳۸۷ - ۲۶ اوت ۲۰۰۸

جمشیدی معاون سیاسی استانداری شرکت داشتند. بعد از جلسه استانداری همین ترکیب ساعت ۱۲ به کارخانه نساجی آمدند و جلسه دوم را برگزار کردند. مجمع عمومی کارگران و اجتماع آنها در مقابل درب کارخانه در جریان بود. اما مسئولین دولتی و کارفرما هیچکدام از کارگران را در جلسه ای که در مورد زندگی و کار آنها بحث میکرد شرکت ندادند. بعد از جلسه تنها پاسخی که با کارگران دادند وعده و وعید بود. گفتند "اوضاع بزودی روبراه خواهد شد!"

ظاهراً کارگران بدنبال این بحث تصمیم رفتن به تهران را معلق کردند اما تهدید کردند اگر پاسخ ما را ندهید اجتماعات بزرگ در مقابل ادارات دولتی سازمان خواهند داد. کارگران نساجی در اجتماع امروز خود پلاکارتهایی نصب کرده بودند که در آن خواهان پرداخت حقوقهای معوقه و ادامه کار کارخانه شده بودند.

کارگران نساجی!

شاید لازم باشد که راسا این تصمیم اخیر را نیز تجربه کنید. اول بار نیست که کارگران از شهرستانها به تهران و مقابل مجلس و نهادهای دولتی و کارفرمایی میروند و با مقداری "صدقه" روانه شان میکنند. اگر دولت و کارفرما پاسخ اجتماع شما کارگران را نمیدهد، به طریق اولی پاسخ چند نماینده را هم نمیدهند. تجربه ثابت کرده است آنجا که کارگران نیروی حی و حاضری در محل ندارند در مذاکره هم ضعیف ترند. در مواردی مانند ایران خودرو و شیشه آبگینه قزوین نمایندگان کارگران را دستگیر کردند. در بهترین حالت اگر برای نمایندگان شما مشکل ایجاد نکنند دست به سرشان میکنند.

امروز سه شنبه ۵ شهریور ماه کارگران نساجی کردستان مجمع عمومی خود را برگزار کردند. فراخوان مجمع عمومی امروز دیروز توسط نمایندگان کارگران بدنبال برخورد کارفرما داده شد. قرار بود دیروز حقوق معوقه ۲ ماه کارگران که فیش آنها نیز صادر شده بود پرداخت شود. اما پرویز قربانی

با وقاحت به کارگران گفت "مدیریت بیخود به شما فیش حقوقی داده است. ما پولی نداریم به شما پرداخت کنیم!"

کارگران امروز از اول صبح در مقابل کارخانه جمع شدند و مجمع عمومی خود را در مقابل درب کارخانه برگزار کردند. قریب ۱۳۰ نفر از کارگران دو شیفت در اجتماع امروز شرکت داشتند. مجمع عمومی ابتدا پیرامون اقدامات تاکنونی صحبت کرد. از جمله اینکه کارگران تمام راهها را رفتند و پاسخ نگرفتند، به تمامی ادارات ذیربط بارها مراجعه کردند، تجمع داشتند، به مجلس و دفتر ریاست جمهوری نیز نامه نوشتند، اما در این مملکت کسی جوابگوی کارگران نیست. کارگران در این مجمع تاکید کردند که باید اقدامات دیگری را برای رسیدن به حق و حقوقشان در دستور بگذارند. بدنبال بحثها مجمع عمومی ۵ نفر را بعنوان نمایندگان کارگران انتخاب کرد. همینطور تصمیم گرفتند که این نمایندگان تهران بروند و با جلیلی ساز یکی از سرمایه داران این کارخانه از نزدیک صحبت کنند.

همینطور امروز مسئولین دولتی و کارفرما ساعت ۹ صبح در استانداری سنندج در مورد وضعیت کارخانه نساجی جلسه داشتند. در این جلسه حیدری فرماندار، رامین اسدی رئیس اداره کار، پرویز قربانی کارفرما، مهیار آماری مدیر عامل کارخانه، شاه غیبی معاون صنایع و معادن، و علیرضا

تجمع کارگران راس ساعت یک پایان یافت. کارگران طوماری را به امضای حاضرین رساندند. در این نامه کارگران خواهان رسیدگی به خواستههایشان شده بودند و همینطور حکم ابقا به کار و پرداخت حقوقهای معوقه را نیز ضمیمه نامه کرده بودند. مسئولین اداره کار و حراست قول دادند تا ۱۷ شهریور به خواستههای کارگران پاسخ دهند. مسئول حراست اداره کار تعهد کرد که قطعاً به آنها جواب داده خواهد شد.

کارگران تصمیم گرفتند که صندوق حمایت از اعتراضات برای رسیدن به خواستها را تشکیل بدهند تا با جمع آوری کمک برای این کارگران و مبارزات آنها مورد استفاده قرار گیرد. کارگران اعلام کردند امروز ما اجازه نخواهیم داد کارفرما هر کاری دلش خواست انجام بدهد و حقوقهای ما را عین پول نفت توسط آقازاده ها بالا کشیده شود. قرار بود این پولها برسر سفره ما کارگران و زحمتکشان بیآورد! آنها را بالا کشیدید هیچی، به حقوق ناچیز ما هم رحم نمیکنید. یکی از کارگران داد میزد ملعونها پول کار خودمان را بدهید. پول عرق ریختمان را بدهید. خدا هم از شما سرمایه داران بگذرد این را بدانید ما نخواهیم گذشت. کارگران در طول این تجمع سران رژیم را به باد ناسزا گرفته بودند. نیروهای انتظامی و یگان ویژه فقط نظارگر بودند و قدرت هیچگونه تحرکی نداشتند و تمام تلاش آنها آرام کردن کارگران بود و اینکه کسی به تجمع کارگران نپیوندد.*

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

6 شهریور 1387 - 27

اوت 2008

تا کی باید این وعده های تو خالی را تحمل کرد؟ کارگران فریاد میزنند: خانواده های ما گرسنه اند

کارگران نیشکر هفت تپه، کارگران لوله سازی و کارگران ایران تایر و بسیاری کارگران دیگر با معضل مشترکی مواجه اند. مدتهاست که حقوق و

مزایای آنها پرداخت نشده است. خطر اخراج و بیکار سازی در بالای سرشان قرار گرفته است. کارفرما و دولت اسلامی با وعده های پوشالی تلاش میکند تا کارگران را به زانو در آورند. این معضلی مشترک است. پاسخ آن هم باید مشترک باشد. کارفرمایان میگویند، سود آور نداریم پس حقوق نمیدهیم. ما میگوئیم اجازه نمیدهیم با زندگی ما کارگران اینگونه رفتار کنید. گورتان را گم کنید، خودمان واحد تولیدی را در دست میگیریم. خودمان کنترل امور را در دست میگیریم. کنترل کارگران را بجای کنترل سرمایه اعمال میکنیم. این راه حل ماست. ما مسئول سود آوری یا عدم سود آوری سرمایه نیستیم. کار کرده ایم حقم را میخواهیم. ما انسانیم و برخوردار از معاش انسانی حق مسلم ماست. زندگی آزاد، برابر و انسانی حق مسلم ماست.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۴ شهریور ۱۳۸۷

است سه شنبه، ۵ شهریور، تصمیمات خود و اقدام بعدی را در مجمع عمومی اتخاذ کنند.

کارگران نساجی

حزب اتحاد کمونیسم کارگری از مبارزات شما برای دریافت حقوق معوقه و جلوگیری از به تعطیلی کشاندن و بیکار سازی دفاع میکند. نباید اجازه داد تا سرمایه و دولت اسلامی اینگونه زندگی کارگران را بازیچه امیال سودآوری خود کنند. ما میگوئیم کارگر ابزار تولید نیست. ماشین نیست. انسان است. اگر شما کارگران کار نکنید، جامعه سرمایه داری بیش از دو روز دوام نخواهد آورد. ما از همه کارگران و کارگران سندج میخواهیم که شما کارگران نساجی را در این مبارزه تنها نگذارند.

سرمایه و دولتشان بمنابۀ تنی واحد با تمام ابزار سرکوبشان در مقابل ما ایستاده اند. ما نیز باید قدرت طبقه مان را به میدان بیآوریم. کارگران نساجی،

کرده اند تا باز خرید شوند. در حالی که از طرف کارفرما به کارگران اعلام شده بود چنانچه تا روز دوم شهریور سایر کارگران نیز خود را باز خرید کنند، کارفرما بطور نقدی تمامی حقوق و مزایای کارگران را پرداخت خواهد کرد. اما حتی همان ۲۰ کارگری که تقاضای بازخرید خود را کرده بودند علیرغم مراجعات مکرر، تاکنون هیچگونه مبلغی از این بابت دریافت نکرده اند.

کارگران عصبانی اند. فریاد میزدند: گرسنه ایم. خانواده های ما گرسنه هستند. صاحب خانه ها وسایل ما را بیرون می ریزند. سقفی هم دیگر روی سرمان نداریم. اما در واکنش به اعتراض کارگران، پرویز قربانی با چند تن از اوباش سرمایه با وقاحت کامل به میان کارگران آمده و اعلام میکند که مدیریت بیخود به شما فیش حقوق داده است. اصلا ما پولی نداریم تا حقوقی پرداخت کنیم. کارگران خشمگین فریاد میزدند که اجازه نمیدهیم حق ما را اینگونه بخورید و حقوق ما را بالا بکشید. به دنبال این واقعه کارگران فراخوان مجمع عمومی داده و قرار

امروز دوشنبه ۴ شهریور ماه تجمع کارگران نساجی کردستان در شهر سندج طبق تصمیم قبلی کارگران که در مجمع عمومی خود اتخاذ شده بود، در دو شیفت در طول روز ادامه داشت.

همانطور که در اطلاعیه های قبلی به اطلاع رساندیم، کارگران نساجی روز دوشنبه دوم شهریور ماه به دولت و کارفرما اولتیماتوم داده بودند تا به خواسته های آنها پاسخ دهند. در این تجمع که بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران شرکت داشتند افرادی از طرف مدیریت کارخانه به میان کارگران آمدند و به کارگران وعده دادند که حقوق دو ماه آنها پرداخت میشود و فیش حقوقی دو ماه مرداد و تیر ماه را به دست کارگران دادند. قرار بود تا روز دوشنبه ۴ شهریور این پول را به حساب کارگران واریز کنند. اما باز هم وعده های تو خالی!

در حالی که تعدادی از کارگران از این وعده و وعیدها و سردواندن ها خسته شده و تقاضا

کارگران نساجی کردستان امروز ۲ شهریور در مقابل کارخانه اجتماع کردند

کارگران فیش حقوق ۲ ماه را دریافت کردند

"ما را به سن جوانی برگردانید بعد اخراج کنید!"، "کارگر نساجی هستیم، گرسنه ایم!"، "خانواده های ما گرسنه اند، زندگی انسانی حق مسلم ماست!"، "ما کار میخواهیم!"

بنا به خبر دریافتی، امروز شنبه ۲ شهریور ماه، کارگران نساجی کردستان از ساعت ۸ صبح الی ۱۲ ظهر در مقابل درب کارخانه تجمع کردند. کارگران نساجی در آخرین اجتماعشان مقابل اداره کار توماری امضا کردند و در آن تا امروز - ۲ شهریور - به کارفرما و نهادهای ذیربط مهلت داده بودند. کارگران در این تومار خواست ادامه کاری کارخانه و حفظ شغل هایشان و همینطور پرداخت حقوق معوقه خود شده بودند. کارگران در اجتماع امروزشان خواهان پاسخ مدیریت کارخانه شدند. سوال کارگران این بود چه اقدامی در این مدت برای رسیدگی به خواسته های آنها صورت گرفته است. کارگران شعار میدادند: "ما را به سن جوانی برگردانید بعد اخراج کنید!"، "کارگر نساجی هستیم، گرسنه ایم!"، "خانواده های ما گرسنه اند، زندگی انسانی حق مسلم ماست!"، "ما کار میخواهیم!"

کارگران دیدند که مدیریت اولتیماتوم آنها را جدی نگرفته و به حضور آنها در مقابل کارخانه با بی تفاوتی برخورد میکند. لذا صدای شعارها و فریادهای کارگران بالاتر رفت. کارگران فریاد میزدند: "دست بردارید از ریا و دروغ"، "دست بردارید از وعده های پوچ و تو خالی" ... اعتراض کارگران تند شده بود که مدیریت از ترس اینکه کارگران اقدامات دیگری انجام دهند به میان آنها آمد و اعلام کرد: "ما داریم به خواسته های شما رسیدگی میکنیم!" او از دفتر همراهش فیش های حقوقی مرداد و تیر ماه را درآورد و به کارگران داد و گفت تا دوشنبه حقوق این دو ماه شما در حسابها ریخته میشود. *

فریادی که کنوانسیون حقوق بشر نشنید!

سخنی با مخالفین اعدام

شهلا نوری



وکلاء و مدافعین حقوق بشر را بر آن می دارد که از این سوراخها وارد شوند تا بتوانند بدرستی حتی جان یک انسان را از قتل عمد دولتی نجات دهند. و در جملات بالا با خط کشی بر زیر بعضی از جملات تلاش کردم به این تناقضات اشاراتی داشته باشم.

در این میان صحبتی دارم با فعالان علیه اعدام در خارج از کشور و بر وظایفی فراتر از این دست!

حکومت اسلامی با تبدیل دین اسلام به یک برنامه عمل اجتماعی و سیاسی مبنی بر تبعیضاتی که تحت عنوان اعدام محاربین با خدا و آپارتاید جنسی شروع شد، پایه های حکومت خود را بر زمین کوبید. و پس از آن سرکوب و تبعیض را با نام "منافق" و "مفسد فی الارض" ادامه داد. امروز هم برای نجات خود از سرنگونی بدست مردم بستوه آمده با تداوم اعدامهای دسته جمعی و بخصوص اعدام کودکان، طرح امنیت اجتماعی، لایحه خانواده، تحمیل فلاکت اقتصادی و سرکوب عمومی و گسترده متوسل شده است.

واقعیت این است که این حکومت بر قوانین تبعیض آمیز اسلامی و دیه و قصاص بنا شده است. نمی توان با قانون قصاص علیه قصاص مبارزه کرد! نمی شود از حکومت صد هزار اعدام به اتکا قوانین خودشان طلب آزادی کرد! باید تا دیر نشده برای نجات جان صدها انسان که زیر تیغ اعدام شب را صبح می کنند کاری کرد. این مهم از دست ما انسانهای آزادیخواه و برابری طلب در سراسر جهان بر می آید!*

مقررات مربوط به آن در پیمان نامه های بین المللی جزو قواعد آمره حقوق بین الملل محسوب می شود و امکان پذیرفتن شرط و رزرو، برای آن وجود ندارد. اما کنوانسیون که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده جزء حقوق داخلی تلقی می شود و تا زمانی که مقررات دیگری آن را نقض نکرده، لازم الاجراست.

عفو بین الملل که از گروه های مدافع حقوق بشر است، می گوید دولت ایران در سال گذشته میلادی پس از چین، بیش از هر کشور دیگری دست به اعدام افراد زده است. ایران با وجود پیوستن به کنوانسیون حقوق کودک، همچنان احکام اعدام را در مورد آنها صادر و اجرا می کند. بر اساس قانون مجازات اسلامی، اطفال در صورت ارتکاب جرم از مسئولیت کیفری مبرا هستند. اما این قانون اطفال را در پسران، ۱۵ سال قمری و در دختران ۹ سال قمری تعریف می کند.

هدف از این نوشتار نه بررسی جنایات رژیم اسلامی است و نه شمارش دوباره اعدامها! این دیگر مثل روز بر همگان روشن است! من می خواهم اشاره ای کنم به آنچه در قوانین مدنی و شرعی جمهوری اسلامی در تناقض و تقابل قرار می گیرد و گاه

صدور احکام اعدام 177 نوجوان زیر 18 سال در 10 سال گذشته و اجرای حکم اعدام 34 تن از آنها اتحادیه اروپا را بر آن داشت که روز نوزدهم اوت قویا از جمهوری



اسلامی بخواهد تا برای برخورد با "بزهکاران" نوجوان شیوه هایی نظیر دادگاه اطفال، محکومیت هایی با هدف آموزش و همچنین کمک به توانبخشی اجتماعی آنان در نظر بگیرد.

جمهوری اسلامی که بعد از سالهای 60 و 67 به حکومت صد هزار اعدام معرف شد، درست در مقطع قتل عام 67 دو نوجوان را بدار می کشد. اعدام این نوجوان در حالی صورت میگیرد که روز گذشته اتحادیه اروپا اعدام رضا حجازی نوجوان دیگری در زندان اصفهان را محکوم نموده بود. ایران در سال ۱۳۷۲ کنوانسیون حقوق کودک را پذیرفته و در سال ۱۳۵۴ به میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی پیوسته است. به استناد پیمانهای مذکور کودکان و نوجوانانی که سن آنان در زمان ارتکاب جرم کمتر از ۱۸ سال می باشد از محکومیت اعدام و مرگ مصونیت دارند.

"طبق تبصره ماده 220 قانون آیین دادرسی کیفری مرز کودکی و بزرگسالی 18 سالگی است. طبق بند ب ماده 37 کنوانسیون حقوق کودک نیز، اجرای مجازات اعدام برای کودکان زیر 18 سال ممنوع است. از سویی سن کودکی و

صبح روز 26 آگوست از طریق یوتوب صدای نوجوی از زندان عادل آباد شیراز به سراسرجهان مخابره شد. صدای بهنام که تا اعماق وجود انسان رخنه میکرد، پخش می شد. او در اول سخن خود اعلام کرد که در طول 3 سال حبس در زندان از رفتار خود پشیمان شده اما بلافاصله توضیح داد که این "اتفاق" تصادفی بوده و از مدافعان حقوق بشر تقاضا کرد که او را از مرگ نجات دهند. او میخواست زنده بماند! فریادی که کنوانسیون حقوق بشر نشنید!

<http://ca.youtube.com/watch?v=XDw37nK2WKs>

بهنام زارع متولد 1368/3/3 در روستای دستجرد از منطقه استهبان شیراز به دنیا آمده بود و تا کلاس اول دبیرستان درس خوانده بود و پس از آن به اتهام قتل مهرداد روانه زندان عادل آباد شیراز شده بود.

محمد مصطفایی، وکیل مدافع بهنام و 25 نوجوان محکوم به اعدام ماجرا را اینگونه بیان میکند: بهنام زارع متولد سال ۱۳۶۸ در پانزده سالگی و در تاریخ 1/2/1384 در يك دعوی کودکانه بر سر يك کبوتر، مرتکب "قتل" مهرداد، شد. مصطفایی توضیح می دهد: قضات شعبه 5 دادگاه کیفری استان فارس با این استدلال که طبق بند ب ماده 206 قانون مجازات اسلامی که مقرر می نماید: در مواردی که قاتل عمدا کاری را انجام دهد که نوعا کشنده باشد هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد قتل، عمدی است. پس او به قصاص نفس محکوم است.

تشکر از چه کسی؟

اعدام قتل عمد دولتی است

اعدام جنایت سازمان یافته، با نقشه قبلی برای گرفتن جان انسان بصورت فردی و جمعی است. مجازات اعدام لغو باید گردد!

اسلام و اسلام زدایی

مصاحبه با "نگاه" نشریه کانون پژوهشی نگاه، ژانویه ۱۹۹۹



جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی-جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم.

نگاه: یک مساله دیگر در این مورد که نه فقط توسط برخی از جریانات سیاسی و مستشرقین و رسانه های گروهی غرب گفته میشود، بلکه در بین بعضی از متفکرین و روشنفکران این کشورها هم طرفدار دارد، این است که مردم این کشورها مسلمانند و آنچه که در آنها جریان دارد، برای مثال موقعیت زنان و حجاب اجباری، جزو فرهنگ و هویت شان است. آیا به نظر شما، مردم ایران مسلمانند؟ ایران کشوری اسلامی است؟ و آیا ملاحظات فوق صحیح هستند و باید آنها را رعایت کرد؟

منصور حکمت: نفس دسته بندی کردن و بسته بندی کردن واقعیت مُرکبی نظیر یک جامعه، زیر یک برچسب تقلیل‌گرایانه مذهبی یا قومی و ملی، بخودی خود گواه این است که ما با یک تبیین علمی یا حقیقت‌جویانه روبرو نیستیم. کسی که جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی نام میگذارد، درست نظیر کسی که آن را آریایی، شاه پرست، ایرانی، شیعی و غیره توصیف میکند، دارد در قلمرو پروپاگاندا حرکت میکند. سؤال این است که چه کسانی و در چه

چهارچوب سیاسی و تاریخی ای دارد ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف میکنند و چه نتایجی می‌خواهند از این توصیف بگیرند. برای مثال معلوم است که رژیم اسلامی باید جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف کند، تا به وجود یک حکومت اسلامی در جامعه رنگ مشروعیت بزند. واضح است که یک راسیست و مهاجر ستیز غربی باید ایران را جامعه‌ای اسلامی بخواند تا شکاف میان آدمی که از ایران آمده است را با مردم محل باز و پررشدنی نگاه دارد. واضح است که یک ژورنالیست نان به نرخ روز خور باید این عبارت را استفاده کند و این باور را اشاعه بدهد، چون مدل تبلیغی و نگرش محافل سیاسی حاکم در جامعه غربی امروزه این است. به همین ترتیب محافل دانشگاهی از این الگو تبعیت میکنند، افکار عمومی در این جهت سوق داده میشود و غیره.

واقعیت این است که این اسم‌گذاری و دسته‌بندی کاذب است. هدف این اسم‌گذاری، از هر سو که باشد، این است که کاراکتر اسلامی قوانین و مناسبات حاکم بر جامعه ایران، نه محصول یک تحمیل و فشار سیاسی، بلکه ناشی از نگرش و باورهای خود مردم قلمداد شود. اگر واقعا حجابی بر سر زنان ایران است، انتخاب خودشان باشد و از نگاه اسلامی‌شان به جهان مایه بگیرد، چقدر وجدانها در غرب آسوده‌تر میشود، چقدر معاملات و بند و بست های رژیمهای دمکرات و لاس زدن روشنفکران و ژورنالیستهای یابی [yuppie] غربی با دولت ایران موجه میشود، چقدر خفه کردن صدای اعتراض زن آزاده و اپوزیسیون انقلابی ایران به

نگاه: وجود و عملکرد جریانات و دولتهای اسلامی در سالهای اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، در عین حال سبب اختلافاتی در برخورد به مذهب و جریانات و دولتهای مذهبی شده است. هستند کسانی که میگویند "دولتها و جریانات اسلامی و مذهب اسلام را باید از هم جدا کرد. آنچه که در این کشورها میگذرد، ربطی به اسلام ندارد و ناشی از درک و استنتاج غلط این جریانات و دولتها از اسلام است". به علاوه میگویند "نباید علیه مذهب موضع گرفت و حرفی زد، چون این توهین به عقیده مردم است و باعث تفرقه بین آنها میشود"... نظر شما در این مورد چیست؟

منصور حکمت: من این را درک میکنم که منافع عده ای چنین اقتضا میکند که تا حد امکان اسلام را از زیر تیغ خشم مردمی که قربانی یا شاهد جنایات غیر قابل توصیف اسلاميون اند، بدر ببرند. من این را درک میکنم که ابعاد این جنایات و این هالاکاست [halocaust] چنان است که حتی در میان صف اسلاميون هم کسانی پیدا میشوند که نمیخواهند مسئولیت این همه پلیدی و زشتی را بر عهده بگیرند و لاجرم به نظر من طبیعی است که در چنین اوضاعی بحث "اسلام راستین" و رابطه آن با "اسلام پراتیک" یک بار دیگر بالا بگیرد. اما از نظر من کمونیست، من آنتیست، از نظر ما شاهدان و قربانیان جنایات این اسلام، از نظر من و امثال من که در یک جدال سهمگین اجتماعی و سیاسی و فکری با این هیولا بسر میبریم، این اظهارات و توجیهات از فرط رندی، احمقانه جلوه میکند. مبانی عقیدتی اسلام، مبانی قرآنی اسلام، انکشاف تاریخ اسلام، هویت و تعلق سیاسی اسلام و اسلاميون در جدال آزادی و ارتجاع در عصر ما عیان تر و غیر قابل پوشاندن تر از آن است که اجازه

بدهد بحث روایات مختلف اسلام و وجود و احتمال وجود روایت دیگری از اسلام، ولو در آینده و در کرات دیگر، که در آن ابتدایی‌ترین حقوق و عواطف بشری لعن و لگدمال نشده باشد، جدی گرفته بشود. به نظر من، این نهایت بی حرمتی به علم و به شعور اجتماعی انسان زمان ماست، اگر هر توجیه و هر مهملی که اسلاميون در حال هزیمت به روی جامعه پرت میکنند را به عنوان مبحثی برای تجزیه و تحلیل و موشکافی علمی بپذیریم... فرد در اسلام، چه راستین و چه غیر آن، بی حقوق و بی حرمت است. زن در اسلام برده است. کودک در اسلام در ردیف احشام است. عقیده آزاد در اسلام معصیت و مستوجب عقوبت است. موسیقی فساد است. سکس، بدون جواز و بدون داغ مذهب بر کپل مرتکبیش، گناه کبیره است. این دین مرگ و خون و عبودیت است. راستش همه ادیان همین اند، اما بیشتر ادیان را بشریت آزاداندیش و آزادیخواه در طول صدها سال در قفس کرده است. این یکی را هرگز نگرفتند و مهار نکردند. چرخ میزند و نکبت میآورد.

دفاع از موجودیت اسلام تحت لوای بحث احترام به باورهای مردم، به نظر من بی اعتبار و ریاکارانه است. در میان مردم، باورهای مختلفی هست. بنابراین بحث نه بر سر احترام به باورهای مردم، بلکه بر سر انتخاب باورهای قابل احترام مردم است. هر کس هر چه بگوید، به هر حال همه دارند باورهای باب میل خودشان را انتخاب میکنند. و لاجرم آنها که تحت لوای حرمت باورهای مردم، نقد به اسلام را پس میزنند، دارند فقط انتخاب معنوی و سیاسی خود را بیان میکنند و بس. اسلام را به عنوان یک عقیده قابل احترام برمیزینند و فقط برای مشروعیت "خلقی" دادن به انتخابشان، عقاید خود را در بسته بندی "اعتقادات مردم" عرضه میکنند. من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم

اسلام و اسلام زدایی...

حجاب بخشی از فرهنگ زن در "جوامع اسلامی" است، اگر شوهر دادن دختر نه ساله رسم و رسوم خود مردم آن ممالک است، آنوقت واقعا میشود فراموششان کرد، میشود تحقیرشان کرد، میشود بمبارانشان کرد و در پشت دیوار بلند مدّیّت و دمکراسی غربی زیر دست حُکام خودشان رهایشان کرد. اما اگر معلوم شود که این انسانها چون دیگران در جامعه‌ای سرمایه‌داری و در یک بازار جهانی، تولید و زیست میکنند، اگر معلوم شود که این راه و رسم‌ها و قوانین اسلامی به زور زندان و شکنجه‌گاه و اعدام و گشت خیابانی و دشنه و اسید و سنگسار به اینها تحمیل شده است، اگر معلوم شود که این مردم نظیر همه جای دیگر تشنه آزادی و برابری و رفع تبعیض اند، اگر معلوم شود که قوی‌ترین خصیصه این مردم، علیرغم همه این فشارها، عطششان برای فرهنگ و زیست نوع غربی است، آنوقت تمام این عمارت ایدئولوژیکی عوام فریبانه فرومیریزد و خسارات غیرقابل توصیفی به بار می‌آورد.

جامعه ایران، جامعه‌ای اسلامی نیست. رژیم استبدادی حاکم بر ایران یک رژیم اسلامی است، که علیرغم همه این فشارها، هنوز نتوانسته است مردم را مجبور ناگزیر کند تا این هویت اسلامی را بر خود بپذیرند. من یک غاز برای روشنفکری که با ارجاع به آمار ثبت احوال و مقوله "مذهب رسمی" مهر تأیید پای این اسم گذاری ریاکارانه می‌گذارد، ارزش قائل نیستم. پذیرش این مقوله، و از آن بدتر تبلیغ این مقوله، یک رکن تداوم فاجعه‌ای است که در ایران و کشورهای اسلام‌زده جریان دارد.

نگاه: نظرتان در مورد "مذهب مترقی" و "پروتستانیسیم اسلامی" چیست؟ خیلی‌ها، از شخصیت‌های فرهنگی گرفته تا سازمانهای

منصور حکمت: مذهب،

ایدئولوژی رسمی یک دولت فوق‌العاده خشن در ایران است. در نتیجه برای قشر روشنفکری که در ایران زیست میکند، هر موضوعی باید در متن اسلام و به عنوان گوشه‌ای از جهان‌بینی اسلامی بررسی بشود و یا لاقلاً تنشهای هر نظری با اسلام حاکم مورد اشاره قرار بگیرد. مباحثی نظیر حقوق بشر، آزادیهای مدنی، نظام سیاسی، سیاست اقتصادی، علم، فرهنگ و هنر و غیره همه مباحث مهم و مبرمی هستند که اِلِیت فکری جامعه در همه جا دائماً به آن می‌پردازد. در ایران به همه اینها باید عبارت "اسلام" اضافه شود. این به این معنی نیست که اسلام در خود پروبلماتیک مورد بحث جای علمی مشروعی دارد. این یک اجبار سیاسی است و نه شناخت شناسانه یا حتی تاریخی. این دوره بزودی می‌گذرد و مجلات ایران به این مفاهیم در یک قالب جدی‌تر، بدون الزام تطبیق چیزی با اسلام و یا نشان دادن تناقض چیزی با اسلام، خواهند پرداخت. به نظر من مباحث اپوزیسیون مجاز و منتقدین قانونی در یک رژیم استبدادی هیچ وقت نباید در صورت ظاهر آنها و بر مبنای تعاریف و مقولاتی که خود به دست میدهند، جدی گرفت. مباحث واقعی در جامعه ایران وقتی به جلوی صحنه و صفحات نشریات داخل کشور رانده خواهند شد که اختناق سست شده باشد. بنابراین، راستش من مطالب نشریات روشنفکری داخل کشور را از نظر محتوایی مهم و جدی و مربوط نمیدانم. بیشتر جدال سیاسی‌ای که پشت رابطه و کشمکش دولت و این مجلات هست به نظر من قابل توجه است.

نگاه: به عنوان آخرین سؤال، نظرتان درباره وضعیت جنبش ضد مذهبی در قرن اخیر در ایران چیست؟ فکر میکنید این جنبش چه مختصات و چه

جایگاهی در مبارزه و تلاش عمومی توده مردم برای یک زندگی بهتر دارد؟

منصور حکمت: هم جنبش مذهبی و هم جنبش ضد مذهبی در ایران برای بخش اعظم قرن بیستم، تحت تأثیر ترندهای بین‌المللی مهم‌تری قرار گرفتند که به اینها رنگی متفاوت از کشمکش مذهب و روشنگری در اروپای قرون قبل زد. اشاره من به انقلاب اکثرب و ظهور شوروی و بالاخره جنگ سرد است. هم اسلام و هم روشنگری ضد اسلامی در متن یک تلاقی مهم‌تر بین‌المللی، در ظرفیت‌های تاریخی دیگری قالب زده شدند، یا شاید بتوان گفت از نو تعریف شدند. روشنگری ابتدا به بخشی از تحرک سوسیالیستی در جامعه بدل شد، اما خیلی سریع با ظهور شوروی به عنوان یک اردوگاه بورژوازی جهانی، عملاً به یک جنبش ابزار و دم بریده تبدیل شد. به نظر من لبه انتقادی و مذهب‌سنیزی آزاد اندیشانه و بی‌محابای این جنبش محو شد، چرا که اکنون آخوند ملی و مذهب خلقی، و الهیات رهایی‌بخشی که میتوانست مؤتلف اردوگاه شوروی در مقابل آمریکا باشد، کشف شده بود و اسلام قابل دفاع یا قابل مدارا یافت شده بود. با استالینی شدن و توده‌ایست شدن جامعه روشنفکری ایران و ورود ملاحظات تاکتیکی در برخورد به مذهب به عنوان پدیده‌ای که از قرار میتوانست علیه سلطنت و آمریکا کارساز باشد، دور ارفاق به اسلام و بعد حتی تطهیر آن شروع میشود. در قطب مقابل، اسلام ضد کمونیست به یک اسلحه قوی غرب در جنگ با کارگر و کمونیسم ایران بدل میشود. این بارورهای مذهبی مردم و قدرت اسلام به مثابه یک دین نبود که جمهوری اسلامی را ساخت، بلکه نیاز موکلین سابق رژیم شاه برای ادامه سیاست سرکوب چپ در ایران بود که اسلام در حال اضمحلال و منزوی‌خیمینی را به جلوی صحنه کشانید. همه اینها، خیلی خلاصه، به این معناست که جدال آزاد اندیشی با اسلام به عنوان یک مذهب به سرعت تحت تأثیر فعل و انفعال بخش های

کمونیستها، طبقه کارگر و ارتجاع اپوزیسیون راست

کامیار آزادمهر

جریاناتی در انقلاب ۵۷ و نابودی بسیاری از مبارزان آزادیخواه را از یاد برد. قبرستان خاوران نشانه ای از شقاوت و ماهیت و ظرفیت این طبقه است. طبقه کارگر ایران ائتلاف حزب توده و جبهه ملی با فاشیستهای اسلامی علیه انقلاب ۵۷ و حمایت های بیوقفه دولتها و رسانه های غربی از شخصیت های این جنبش پوسیده و ارتجاعی را که به سلاخی مبارزان کمونیست و سرکوب اعتراضات و مبارزات کارگران صنعت نفت انجامید را از یاد نبرده است.

آنهاهی که تلاش میکنند اینروزها و برای منافع خودشان نقش مدیر مدرسه را برای طبقه کارگر ایفا کنند و کارگران را به ستون پنجم پروژه های ضد کارگری خود تبدیل کنند، تنها آب در هاون میگویند. کمونیسم طبقه کارگر چنین اجازه ای را نه امروز و نه در فردای سرنگونی ارتجاع سرمایه در ایران به آنها نخواهد داد. تکرار سناریوی ۵۷ به شکلی دیگر تنها توهم است. این را کمونیسم کارگری تضمین میکند.

مردم و طبقه کارگر و انقلابیون دست نمی کشند، در واقعیت امید به خونین ترین و خشونت آمیزترین سیاستها بسته اند و برای رسیدن به آن حاضرند دست به هر کاری بزنند. این سیاستها شاید در میان هواداران این طبقه جایی داشته باشد اما در میان کارگران جایی ندارد. کارگران مقاصد شوم گرگهای ائتلاف اپوزیسیون راست را خوب میشناسند. ما کمونیستهای کارگری و طبقه کارگر نمیگذاریم این سیاستها بی پاسخ بماند. جریان های راست هیچ آلترناتیو انسانی برای رهائی مردم و طبقه کارگر ندارند. زیرا در اساس با منافع کارگر و بخش اعظم جامعه در تقابل اند. برای همین در هماهنگی و سازمان دادن طبقه کارگر شکست خوردگان همیشگی هستند.

اگرچه نیروهای آزادیخواه واقعی همیشه چون نیروی اجتماعی و غیر قابل حذف در مقابل نفوذ جریانات راست ایستاده اند اما نباید غلبه چنین

بشر حرف میزنند. اما این حقوق را، حتی با روایت الکن خودشان، در اوین و کارخانه و خیابان با خون مردم و روی چوبه دار تعریف میکنند!

کارگران فریب این ویتترین قلابی و عوامفریبانه را نمیخورند. آنها میدانند که پشت این شعارهای توخالی و ژستهای دالائی مائی چه شعبان بی مخ ها و حزب الله هائی نهفته است. کارگران پیشرو و کمونیستها میدانند که زیر این پرچم نقشه ای برای نابودی تمامی ارکان جامعه و از هم پاشیدن شیرازه و بنیان آن طراحی شده است. میپرسید چرا؟ حمایت از قوم پرستان، پشت سیاستهای آمریکا و تروریسم رفتن، به اسلام و حکومت نخ دادن، روضه مبارزه مسالمت آمیز خواندن، مردم را از انقلاب و همل مستقیم ترساندن، از آخوند و مذهب دفاع کردن و ... اینها پلانقرم طبقه شما برای رسیدن بقدرت در دنیای امروز و خون طبقه کارگر را توی شیشه کردن است. آیا راهی دیگر دارید؟ آیا جز قومیت و ناسیونالیسم را باد زدن، جز جبهه تعریف کردن با نیروهای سناریوی سیاهی، نیروهائی که با پرچم فدرالیسم خواب عراق و افغانستان را برای ایران میبینند، و یا پشت حکومت ارتجاع رفتن سیاستی دارید؟ اینها سیاست این اپوزیسیون دست راستی است. اپوزیسیونی که از سلطنت طلبان مرتجع تا جمهوری خواهان و انواع ناسیونالیستهای قوم پرست را دربر دارد. اجرای سیاست اینها یعنی تبدیل ایران به خرابه ای همچون افغانستان.

کسانیکه از مبارزات مسالمت آمیز و دوری از خشونت دم می زنند و لحظه ای از شیدادی سیاسی علیه

بدنبال هر سرکوب مبارزات آزادیخواهانه توسط ارتجاع حاکم، و همینطور بعنوان وظایف طبقه ای که این نظام استثمارگر حافظ منافع آنهاست، سخنگویان جریانات راست برای کسب نیرو و بازسازی خویش با افاضات طولانی و خطبه مانندشان سر از سوراخ ها بیرون می آورند و نظرات و توهمات خود را که کپی رنگ و رو رفته سیاستهای هزار بار شکست خورده است را مانند سم به پیکر جامعه تزریق میکنند. بسیاری از این شبه روشنفکران که کوچکترین رابطه ای با جامعه و شرایط مشخص آن ندارند خود را بحر العلوم میدانند و برای مردم موعظه میکنند. اینها با هر کسی از جمله اسلام و دولتش میسازند اما دشمنی ژنتیکی علیه طبقه کارگر و اهدافش دارند.

این فشر جامعه که عمدتاً از عده ای روشنفکر از خود راضی و تعدادی طرد شده ی سیاسی تشکیل شده اند در خط مقدم جبهه ای هستند که توسط مغضوبین حکومتی هدایت میشوند و هدفی جز سهم بیشتر از سفره استثمار و رنج پرولتاریا ندارند. بخشی از اپوزیسیون ایران که بی صبرانه همچون گرگهایی گرسنه برای بازگشتن به قدرت لحظه شماری می کنند و برای این هدف هر وسیله ای را محترم می شمارند. اینان که تاریخا در قساوت معروفند و به تجارب طبقه شان در جهان متکی اند، امروز دکان اپوزیسیونی "دمکراسی و حقوق بشر" باز کردند. البته از خود جناب بوش تا منتھالیه چپ ملی اسلامیون و کل بورژوازی ایران و همینطور سران رژیم از حقوق

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله

برسر تغییر آنست!

نامه ای از آمریکا

به خاکسپاری کمونیسم؟

فرزاد سلطانی

باعث تاسف است که باید شاهد باشیم که کمونیسم کارگری و مارکسیسم در حزب کمونیسم کارگری به خصوص رهبری این حزب هر روز کمرنگتر می شود و عملاً از پراتیک این حزب به کنار می رود. گرچه هنوز اسما کمونیست کارگری هستند اما در کمپینها و تظاهراتشان چهره پوپولیسم و گرایش به راست آشکار است. سازمان مسلمانان سابق از کمپینهای دست راستی این جریان است. به دنبال تشکیل این جریان مخالفت‌هایی زیادی وجود داشت و امروز شاهد آن هستیم که اکس مسلم یا بخوانیم مسلمانان سابق به سازمان اصلی و محوری این جریان تبدیل شده و عملاً هویت خود را به اکس مسلم گره زده اند، بطوریکه دیگر تفاوتشان به سختی قابل مشاهده است. مشخص بود که با این ترفند و چرخش به راست توجه به خود جلب می کنند و تعدادی جلسه و مصاحبه توسط جریانات راست اروپا برایشان راه می اندازند و این سازمان به همین دل خوش کرده است.

سوال اصلی این است که آیا اگر اسمی از کمونیسم یا حتی سوسیالیسم می آوردند باز هم جلسات و مصاحبات برپا بود یا خیر؟ این مساله آشکار است که این جریان برای شهرت و مرکز توجه شدن دست به تشکیل چنین سازمان دست راستی زده است. هیچ کمونیست و مارکسیستی که به خودش مسلمان سابق نمی گوید. در مارکسیسم هویت مذهبی وجود ندارد چه برسد به هویت پسا مذهبی و نام گذاری انسانهای شریف و طبقه بندی آنها بر اساس اینکه هنوز رسماً مسلمان هستند یا سابقاً بودند و یا اکنون چه هستند یا هویت تراشی‌های دیگر. کارل مارکس می گوید دین روح دنیای بی روح است. دولت لنین بلافاصله آزادی مذهب و بی

اکس مسلم در کارناوال و میتینگ همجنسگرایان در استکهلم اشاره کردم و اینکه چرا فعالین مسلمانان سابق که همگی اعضای حزب کمونیست کارگری هم هستند با پرچمهای اکس مسلم و شعارهای این سازمان در این تجمع شرکت کردند؟ پرسیدم آیا نمی شد حرفی، اشاره ای، پرچمی از کمونیسم به اهتزاز در آورد. آیا نمی شد فریاد زد زنده باد کمونیسم و یا حد اقل زنده باد سوسیالیسم و مطرح کردن اینکه ما کمونیستها با حزب کمونیست کارگرایمان! از حقوق همجنسگرایان و همه بخشهای تحت ستم دیگر دفاع می کنیم و حکومت اسلامی را محکوم می دانیم؟ چرا به نام مسلمانان سابق؟! و به درستی مطرح کردم که آیا این از غلظت کمونیسم زدن نیست و آیا این حزب کمونیست کارگری را به جایی می رساند؟ مطرح کردم که اگر منصور حکمت هم اکنون در میان ما بود به چنین حرکت و سازمان دست راستی موافقت نمی کرد. اما جواب مصطفی صابر تاکید همان سیاستهای رهبری این حزب و تاکید بر سیاست پیش به سوی راست بود!

مصطفی صابر می نویسد: سازمان اکس مسلم سازمان مسلمانان سابق نیست. اکس یعنی سابق مسلمان هم تعریفش معلوم است، پس نیازی به تعریف و مغلطه ندارد. می نویسد سازمان بی خدایان هم نیست! آتئیسم و بی خدایی و ماتریالیسم هم درون برنامه و پراتیک این سازمان نیست. بنابراین سوال این است چه چیزی را جایگزین اسلام می کنند. آیا مسلمانانی که امروز مسیحی و یا زرتشتی و غیره شده اند هم بخشی از این سازمان هستند و یا خواهند بود؟ اگر نقد مذهب در جریان نیست پس هدف از وجود این سازمان چیست؟! و سپس می نویسد این سازمان سازمان همه آزادی خواهان و برابری طلبانی است که علیه اسلام سیاسی می جنگند و سر سازش ندارند! و این

سازمان همه جور آدم با عقیده سیاسی و عقیدتی وجود دارد! واقعا عجیب است. تعجب آور است که رئیس دفتر سیاسی این حزب به این روز افتاده باشد. در پاسخ باید گفت اگر اولی درست است چرا اسم آزادی خواهان و برابری طلبان را انتخاب نکردید و یا سازمان مبارزه با اسلام سیاسی؟! اگر واقعا اینطور است در انتخاب اسم اشتباه سنگینی کردید. لطفا مغلطه نکنید و فریبکاری نکنید. کسی از شما باور نخواهد کرد. علنی و رسماً بگویند برای شهرت و مرکز توجه شدن به این کمپین پیشنهادی جواب مثبت داده اید. گزینه دوم جواب مصطفی واقعی تر است که با این حرکت همه جور سیاست و عقیده، حال فرقی ندارد مسیحی راست و حامی سیاست آمریکا و پرو اسرائیلی و یا هر فاشیستی را به گرد این جریان فراخوانند. این پوپولیسم و به در و دیوار زدن این حزب را برای شهرت نشان می دهد. وگرنه اگر اطمینان به خط و سیاست خود داشتند دست به چنین حرکتی نمی زدند. اگر از کمونیسم کارگری خجالت زده نبودند، به چنین پروژه ای لیبک نمی گفتند. در ادامه می نویسد همه دنیا می داند مینا احدی کمونیست و از حزب کمونیست کارگری است. باید گفت: احزاب تغییر میکنند. شما تغییر کرده اید. اگر مینا احدی به خط و سیاست کمونیست خود پایبند بود سازمانی به نام مسلمانان سابق برپا نمی کرد. ممکن است دنیا بدانند او خود را کمونیست می داند اما این را همه می شنوند که او و اطرافیانش در این سازمان به خود مسلمان سابق می گویند و رهبر مسلمانان سابق است. او و سایرین در این جریان دست راستی اولین کمونیستهای هستند که خود را با این نام خطاب می کنند! اگر هدفشان کمونیستی بود نام کمونیست را با مسلمانان سابق برای شهرت تعویض نمی کردند. در ادامه طنزی را مطرح می کند که نام اکس مسلم برای مقابله با اسلام سیاسی که خروج از اسلام را ارتداد می داند انتخاب شده است و می نویسد ما این اسم را انتخاب می کنیم تا همه دنیا بدانند بساط اسلام باید برچیده شود!!!

به خاکسپاری کمونیسم....

عنوانه کنایه گفت همیشه در آن مملکت تولید آجیو از تولید مهر و تسبیح بیشتر بوده است! او که تمام داستان زندگی اش مبارزه با هویت های کاذب و بازگشت به هویت انسانی بود یک روزه در این سازمان را تخته می کرد! مصطفی صابر به خوبی باز اشاره می کند که رهبری حزبشان از سر ناتوانی و صرفا برای شهرت و مرکز توجه شدن و به رادیو و تلویزیونهای اروپا راه یافتن چنین کمپین پیشنهادی را پذیرفته اند و آن را با رفتن به قسمت گود استخر مقایسه می کند. واقعا تاسف آور است. از قرار این هزینه ای است که این جریان برای مشهور شدن بجان خریده است. این راست روی عمیقا ارتجاعی است. در اینجا کمونیسم اجتماعی نشده است. شما راست شده اید! اگر مارکس با این روش می خواست مطرح شود حتما خودش هم سازمان بهبودیان سابق را تشکیل می داد تا شاید با او مصاحبه کنند! ما جدا به شما پیشنهاد می کنیم که بیش از این آبروی کمونیسم کارگری و منصور حکمت را نبرید و اگر با این خط و روش ادامه می دهید حداقل نامی در حد و اندازه سیاست های خود انتخاب کنید و اسم کمونیست کارگری را بیش از این خدشه دار نکنید و یا اگر ذره ای به فکر کمونیسم کارگری و منصور حکمت هستید لطفا به جای حزب کمونیست کارگری نامی برازنده همین فعالیتها برای خود انتخاب کنید. آیا زمان آن نرسیده است که نام حزبتان را عوض کنید. کمونیسم کارگری برازنده فعالیتهای شما نیست. *

باشد. زن بودن یک هویت نیست. جنسیت است. عین انسانیت است. هیچ تغییری هم لازم نیست. اکس مسلم یک هویت سیاسی است. در انتها می نویسد اگر حکمت زنده بود از این سازمان دفاع می کرد و مینا احدی و سایرین این جریان را به عنوان کمونیستهایی که به قسمت گود استخر رفته اند و در تربیونهای غربی حرفهای مارکس را مطرح کردند مورد تایید و ستایش قرار می داد!!! و همچنان می گوید این ناشی از استحکام حزبشان است و کسانی که به اکس مسلم ایراد می گیرند به حزبشان هم ایراد می گیرند که چرا حزب حزب می کنند!

به ایشان باید گفت کدام حرفهای این جریان حرفهای مارکس است؟ هویت ارتجاعی اکس مسلم کجا، هویت رادیکال و انسانی کمونیسم کارگری کجا؟ من عمیقا باور دارم که اگر زنده یاد حکمت هم اکنون در کنار ما می زیست نه تنها از این سازمان دست راستی دفاع نمی کرد بلکه آنرا مردود و تعطیل اعلام می کرد و کمپین و سازمانی در همین عرصه اما در حد و خط کمونیستی و مارکسیستی و نه به عنوان مسلمانان سابق بلکه با هویت کمونیستی ایجاد میکرد. او هیچ وقت سر سازش با هویت تراشی نداشت و به کسانی که می گفتند کشورهای اسلامی نه گفت و اصطلاح جوامع اسلام زده را مطرح کرد. او که گفت کسی در ایران به اسلام اهمیت نمی دهد و در سخنرانی به

دفاع کنی؟! این مثال غیر واقعی هیچ وقت در تاریخ اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد چون شخصیت همجنسگرا اصولا تعریفها و هویتهای موجود را به رسمیت نمی شناسد و خود را فرای آن می بیند، مخصوصا اگر تحت فشار باشد. می بینیم که چطور یکی پس از دیگری مصطفی هویتهای موجود جامعه سرمایه داری را به رسمیت می شناسد و مثالهایش نیز بر همین استوار است.

او در ادامه ضرورت وجود سازمانهای جانبی مثل پناهندگی و زنان را مطرح می کند که قابل مقایسه با سازمان مسلمانان سابق نیست نه در اسم و تعریف و نه در پراتیک. پناهندگی امری موجود و جهانی ایجاد شده توسط ستم دولتها و حکومتهاست. در ضمن حرکت دفاع از پناهندگان و حقوق آنها و نیز کمک به آنان هم صرفا حرکتی کمونیستی نیست و چه بسا بسیار اومانیستها و لیبرالها نیز در این عرصه مشغولند اما بنا به تعریف مارکسیسم انسانگرای ما این مساله را بخشی و عرصه ای از فعالیت اجتماعی خود علیه تبعیض میدانند. پناهندگی هویت ما نیست. طوقی است که برگردن بسیاری انداخته اند. ما دقیقا میخواهیم که احدی بعنوان پناهنده لقب نگیرد. هر کس، هر جا که زندگی میکند باید شهروند آزاد و متساوی الحقوق آن جامعه

اگر مخالف اسلام سیاسی هستید نیازی نیست برای خود هویت جدید بتراشید و مبارزه کنید. به عنوان کمونیستهای شرافتمند بایستید و بگوئید ما کمونیست هستیم و اصولا هویت دینی و مذهبی را به رسمیت نمی شناسیم و تماما در نقد این هویتهای کاذب مسلمان و غیر مسلمان و اکس مسلمان و سایر هویتهای قومی و ملی هستیم. در ادامه بگوئید مرتد دانستن هر کسی به دلیل هر عقیده توسط ما کمونیستها محکوم است! اتفاقا بیشتر کسانی که خود را بی دین می دانند هویتی برای مذهبی که ممکن است زمانی به آن تعلق داشته باشند را مطرح نمی کنند در عوض خردگرایی و ماتریالیسم و انسان گرایی و مارکسیسم را مطرح می کنند. نمی گویند اکس مسیحی هستیم! نمی گویند اکس بودایی هستیم! این تعبیر دست راستی باعث بی آبرویی برای حزب کمونیست کارگری است. با این تعبیر مصطفی صابر اسلام را برای یک عده هویت می داند و خروج از آن را نیز با اضافه کردن اکس به اول آن توجه می کند. رییس دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری مطلبی بسیار عجیب و خام بیان می کند. می نویسد مثل این می ماند که در دوران هجوم به همجنسگرایان سازمانی به نام "اکس استریت" ایجاد کنی تا در این شرایط خاص از حقوق آنها

اسلام و اسلام زدانی ...

مختلف جامعه، و همینطور قدرت های بین المللی، با اسلام سیاسی و جنبش اسلامی، قرار میگیرد. اگر کسی سی سال قبل از یک موضع آنتیستی بنیاد اسلام را به ریشخند و نقد میگرفت، نه فقط از طرف دستگاه اسلام، بلکه از طرف خلقیون و ضداستبدادیون مورد حمله قرار میگرفت. کما این که امروز هم همان اردوگاهی ها، و کسانی که نگرش سیاسی شان محصول آن اردوگاه است، به ما منتقدین قاطع اسلام و مذهب حمله میکنند. از نظر اینها انقلابیگری و ترقی خواهی نه در کوئین اسلام و مذهب، بلکه در کنار آمدن و همزیستی با آن و ابداع یک اسلام "نو" و "امروزی" و غیره است.

به نظر من، امروز جنبش ما (کمونیسم کارگری) است و نفرت عمیق توده وسیع مردم ایران و بویژه زنان و جوانان در ایران از اسلام، که ماتریال یک تحول جدی ضد مذهبی و اسلام زدایانه را در ایران میسازد. اگر مردم ایران بناست چیزی از جنس سعادت را تجربه کنند، این جنبش باید پیروز شود. مطمئنم که در این مسیر، و با تکان خوردن مردم، یک قشر از روشنفکران آزاداندیش، روشن و روشنگر، به این جبهه خواهند پیوست.

به نقل از انترناسیونال، نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره ۲۸ - اسفند ۱۳۷۷

[کلمات انگلیسی داخل کرشه را سایت حکمت به متن اضافه کرده است.]

در حاشیه انتخابات آمریکا:

کدام تغییر ...

در این کنگره ها، گله مفسرین و ژورنالیسم حاکم به خط میشوند. هر جمله و هر خطی را زیر و رو و تجزیه و تحلیل میکنند. و در پس این کالبد شکافی سخنرانی ها تمام تلاش بر این است که آنچه حقیقی است، آنچه بیانگر جوهر واقعی سیاست بورژوازی در ضدیت با منافع اکثریت کارگران و توده های مردم زحمتکش در آمریکاست کماکان در اعماق خاک مدفون بماند.

در این نظام مردم به پای صندوقهای رای میروند. انتخاب میکنند. هر چهار سال یکبار. اما پروسه انتخابات مترادف با پروسه دخالت مردم در سیاست و تعیین مقدرات زندگیشان نیست. بلکه پروسه ای برای کسب مشروعیت دستگاه حاکم است. در نظام پارلمانی مردم به هر حال با چند حلقه واسطه دخیل در سیاست اند. نمایندگانی انتخاب میشوند. اما این نمایندگانه "مقید" و "مشروط" نیستند. هر زمان که انتخاب کنندگان اراده کنند، قابل عزل و تغییر نیستند. فرد رای دهنده، کسانی که با قلم هایشان رای میدهند، تنها یک عدد اند. یک رای هستند. انسانهای صاحب اراده و صاحب نظری نیستند که هر زمان میتوانند و باید در سرنوشت سیاسی خود و جامعه دخالت کنند. و این نظام پارلمانی است. این دمکراسی نیابتی است. در این نظام رای ربط چندانی به اعمال اراده مستقیم توده های مردم، ندارد. رای و اراده مردم دو مقوله کاملاً متفاوتند.

باراک اوباما، کمپین انتخاباتی خود را با "تغییر" آغاز کرد. تغییر برای مردمی که بیصبرانه منتظر خلاصی از دوران حاکمیت سیاسی نئوکانسرواتیوها و خاندان بوش و تغییری در زندگی مادی خود هستند، طینی عمیق و جادویی دارد. "تغییر" جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده

است. علیرغم رواج ایده های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصلاح مدرن امروز، ایده هایی که هر یک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت ها و مشقات و کمبودها و زشتی های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسانها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده های وسیع مردم را جهت میدهد. (یک دنیای بهتر، برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری) اما محدوده تغییرات مورد نظر این جریانات همواره در قالب مصالح طبقه حاکم بر جامعه به بند و اسارت کشیده میشود. تغییر در این جامعه با سد منافع طبقاتی مواجه است. شرط تغییر، انقلابی علیه انقیاد طبقاتی و استثمار طبقاتی است. در این جامعه مادامکه نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه داری مقدرات زندگی مردم را در کنترل خود دارد، تغییرات محدود است. ریشه ای و عمیق نیست. پایدار و بادوام نیست. جامعه ای که نابرابری و استثمار انسانها یک مشخصه آن است و هر روز این مختصات را تولید و بازتولید میکند، تغییر بدون درهم شکستن این قالبها نمیتواند گامهای بلندی به جلو بردارد. و مادام که جامعه طبقاتی است، مادام که دولت دستگاه و ابزار سیادت طبقه بورژوا در جامعه است، تغییرات مورد نظر احزاب حاکم در این جوامع، تغییری کماکان برای تحکیم حاکمیت سیاسی طبقاتی و انقیاد توده های مردم کارکن است. جامعه طبقاتی جامعه ای آزاد نیست. در بازرترین سیستم دمکراسی اسارت و انقیاد مردم از پیش فرض گرفته شده است!*

جهنمی به نام کارخانه؛ ایساکو، سایپا

کامران پایدار

با این همه فشار و محرومیتی که به این کارگران تحمیل شده، مدیر ایساکو (مرزبان) از چاکران خوش خرام سرمایه داری بارها در جمع کارگران اعلام نموده که کارگران قراردادی موجب عدم سود دهی و ضرر دهی شرکت میشوند. سیاست ما حرکت به سمت تامین نیروی کار از طریق شرکتهای پیمانکاریست!! و این سیاست ضد کارگری در جهت ایجاد ناامنی شغلی و غارت هرچه بیشتر کار و دسترنج ناچیز کارگران در دست اجراست.

تعمیرگاه شماره 2 سایپا

در تعمیرگاه شماره 2 سایپا واقع در جاده قدیم کرج 150 کارگر قراردادی مشغول به کارند. از میان این کارگران فقط 30 نفر با شرکت سایپا طرف قرارداد هستند. 120 نفر مابقی این کارگران از طریق شرکت پیمانکاری با دستمزد ماهانه 219 هزار تومانی بکار گرفته شده اند. بنا به گفته میرحسینی کارفرما این تعمیرگاه "ما ساعت کاری و تعطیلات نداریم. کار ما خدمت و سرویس دهی به مردم است!" البته باید گفت منظور این آقایان از خدمت و سرویس دهی کار بیشتر از جانب کارگران و مفتخوری و دزدی بیشر توسط مشتی سرمایه دار و کاسه لیسان طفیلی دور و برشان است. ساعت کاری در اینجا از 6 صبح تا 7 عصر است. البته با احتساب شیفتهای کشیک و کشیک تعطیلات. بعبارت ساده تر کارگران این واحد خدماتی بایستی در 24 ساعت شبانه روز در دسترس جهت انجام کار باشند. در کنار کار طاقت فرسا و فشرده و سنگین هیچ خبری از غذای مناسب، استراحت بین کاری و سرویسهای بهداشتی و... نیست. تازگیها بر اثر اعتراضات مکرر کارگران سرویس ایاب و ذهاب برقرار شده است. یکی از اصلی ترین خواستههای این کارگران در کنار دیگر خواستههایشان از جمله لغو کار قراردادی، برچیدن شدن کار پیمانی و قطع دست شرکتهای نوکیسه پیمانکاری است.*

ایساکو از جمله شرکتهای زیر مجموعه شرکت ایران خودرو است. کار ایساکو در زمینه بسته بندی و توزیع لوازم خودرو است. این شرکت در چهار راه ایران خودرو تهران واقع شده و در این مرکز بیش از 1400 نفر کارگر قراردادی و پیمانکاری به کار مشغولند. 500 نفر از کارگران با پایه حقوق 219 هزار تومان توسط شرکتهای پیمانکاری به کار گرفته شده اند و نسبت به کارگران قراردادی در شرایط بدتری قرار دارند. مابقی کارگران با دستمزدهای 260 هزار تومانی با خود شرکت ایساکو قرارداد کاری دارند. ساعت کاری کارگران ظاهراً از ساعت 7 صبح تا 4 بعد از ظهر میباشد. اما این فقط ظاهر قضیه است. از ساعت 4 تا 7 شب نیز اضافه کاری اجباری است. البته در بسیاری مواقع ساعات کاری از 7 شب تا پاسی از شب همچنان ادامه دارد. علاوه بر این البته در روزهای تعطیل هم بنا به صلاحدید کارفرما کارگران بایستی در سر کار حاضر باشند. وضعیت غذا و دیگر شرایط بهداشتی بسیار نامناسب و آشفته است. ساعت طولانی کار و کار سنگین، جابجایی محمولات و بسته بندی و بارگیری، بسرعت نشاط و سلامتی کارگران را به سمت بیماری و افسردگی سوق میدهد. اکثر این کارگران عمدتاً از بیماریهای دیسک کمر، انواع دردهای مزمن مفاصل و آرتروز رنج میبرند. در شرایطی که هیچ امکان مالی و هیچ فرصتی برای معالجه نیست. با این حال در بسیاری از مواقع کارگران می کوشند در حین کار درد خود را پنهان نمایند! تا مبادا بعلت "ناکارآمدی"، کارفرما حکم اخراجشان را صادر کند و از فردا بیکاری و گرسنگی هم مشکلی مزید بر دیگر مشکلاتشان شود. اکثریت قریب به اتفاق این کارگران در آلونک ها و زاغه نشین های اطراف تهران مستاجرند و بطور متوسط ماهیانه حدود 50 درصد از دستمزدهای ناچیزشان را اجاره خانه می بلعد.

کمونیسم کارگری و جهان امروز

در حاشیه انتخابات آمریکا : کدام تغییر؟

علی جوادی



بار دیگر تب انتخاباتی با شروع کنگره حزب دمکرات آمریکا بالا گرفته است. بار دیگر ماشین عظیم تبلیغاتی احزاب حاکم در آمریکا با قدرت به حرکت در آمده است. کارناوال تبلیغاتی با بادکنکهای رنگین و جذاب ترین افه ها آغاز شده است. این هفته نوبت حزب دمکرات است. هفته آینده نوبت جمهوریخواهان است. دمکراتها برای تصرف کاخ سفید، تم اصلی کمپین خود را "تغییر" نام گذارده اند.

در نگاه اول این انتخابات به درجاتی از گذشته متفاوت است. آنچه در جلوی صحنه کمپین انتخاباتی قرار دارد، ادامه گذشته نیست. هم "رنگش" نیست. هم "جنس اش" نیست. و این برای سیاست و دمکراسی در آمریکا "گامهایی بزرگ" به جلو است. و چرا که نه؟ تا چند دوره پیش رنگ پوست خود نیز یک شرط انتخاباتی در این دمکراسی بود. تصور اینکه فردی با "رنگ غیر رسمی" به مقام اول بورژوازی و حاکمیت سیاسی نیم نگاهی داشته باشد، یک غیر ممکن بود. در جامعه ای که مرد بودن، صاحب ملک بودن، سفید بودن، صاحب سرمایه بودن از پیش شرطهای انتخاباتی و یا حتی پیش شرط انتخاب کردن و حتی رای دادن بود، این یک "پیشرفت" برای دمکراسی است. اما این پیشرفت در همین جا متوقف میشود.

حزب دمکرات بر تفاوت خود بر حزب جمهوریخواه تاکید دارند. بدون تردید تفاوتهایی هم قابل مشاهده است. افول سطح زندگی مادی توده های مردم، افزایش بیکاری، افزایش عدم دسترسی به بیمه درمانی، و جنگ در عراق و تلاش برای تغییر آن گوشه ای از تاکیدات این حزب و رهبری جدید آن، باراک اوباما است. اما کارنامه خود این حزب تفاوت ماهوی و

چندانی با آنچه در دوران بوش شاهد آن هستیم، ندارد. وعده ها مسلما متفاوت است. اما تغییرات جزئی و ناچیزند. در این انتخابات، علیرغم آنکه کاندیدای اول حزب دمکرات یک سیاهپوست، فرزند خانواده ای مهاجر است، بطور واقعی انتخابی در میان نیست. سرنوشت انتخابات از پیش رقم خورده است. نه از این بابت که تغییری در کار است. نه، از آن رو که فرد مخیر نیست. بلکه از آن رو که انتخاب های محدودی در مقابلش قرار داده میشود. بلکه از آن رو که انتخابهای سیاسی ای که در مقابل مردم قرار دارد، مجرا و محدوده ای برای تغییر واقعی در زندگی توده های مردم نیستند. در انتخابات دمکراسی سرنوشت نظام مورد انتخاب نیست. انتخابات در دمکراسی نه تلاشی برای تغییر نظام بلکه مجرای برای کسب مشروعیت و تحکیم پایه های آن است. انتخابات در این نظام مجرای برای تعیین سرنوشت مردم کارکن نیست. کماکان باید از فرای سیستم انتخاباتی فشاری برای تغییر را دنبال کرد.

آمریکا کشوری با "سیستم دو حزبی" است. دو حزب همه چیز را در اختیار دارند. حتی حزب سومی، از جنس خودشان، از طبقه خودشان، هم امکانی برای مشارکت در این "سیستم" را ندارد. و این محدوده انتخاب مردم است. و مستقل از اینکه کدام حزب حاکم است منافع عمومی و استراتژیک طبقه حاکم در مجاری سیاسی خارج از رقابتهای حزبی و خارج از کنترل و دسترسی انتخاب کنندگان تعیین میشود. علیرغم های و

هوهای تبلیغاتی کر کننده، در این جامعه هنوز زمانی کشوری را به جنگ میکشاند، از کسی رایبی نمیگیرند. اکثریت مقامات اصلی اجرایی دستگاه حاکم نه تنها انتخابی نیستند، بلکه پاسخگو هم نیستند. اکثریت تصمیمات سرنوشت ساز و تعیین کننده در محافل خارج از کنترل و پاسخگو حتی به همان "نمایندگان" منتخب صورت میگیرد.

اما احزاب اصلی بورژوازی در آمریکا احزابی اجتماعی اند. سنت دار و پایدارند. هیچ چیز فرقه ای و حاشیه ای نمیتوان در آنها جستجو کرد. هم جدالشان و هم دفاعشان از منافع مشترک واقعی است. مساله بر سر حفظ حاکمیت قدرت سیاسی است. بازی شیفتگان و مجانین نیست. بیگدار به آب نمیزنند. و این ویژگی احزاب سنت دار سیاسی است.

اما در جستجوی حقایق پایه ای باید از سطح قضایا و مشاهدات فراتر رفت. حقیقت سیاسی را باید کماکان در اعماق جستجو کرد. کنگره های احزاب بورژوازی حاکم در آمریکا با آنچه در کنگره های احزاب ما کمونیستهای کارگری میگذرد، تفاوتی ماهوی دارد. در اینجا تصمیمی گرفته نمیشود. سندی به رای گذاشته نمیشود. قطعنامه ای تصویب یا رد نمیشود. در اینجا سیاست، حتی سیاست بورژوازی، به معنای عمیق کلمه مورد جدل نیست. هر چه هست، نمایش انتخاباتی است. نمایش وحدت است. تلاش برای بسیج و به خط کردن است. سیاست بورژوازی باضافه قدرت خلاقیت تصویر سازی هالیوود است. تصمیمات از پیش اتخاذ شده است.

صفحه ۲۳

یک دنیای بهتر

را بخوانید و به دست دوستانتان برسانید!

آدرس تماس
با مسئولین
حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی
(دبیر کمیته مرکزی)
Ali_Javadi@yahoo.com
Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی
(علی جوادی، سیاوش دانشور،
آذر ماجدی)
AzarMajedi@yahoo.com
siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده
(علی جوادی، نسرین
رمضانعلی)
nasrin_ramzanali@yahoo.com
o.com

مسئول خارج کشور
(آذر ماجدی)
AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب
(مجید پستچی)
x_magid@yahoo.com

دبیرخانه
(شراره نوری)
markazi.wupi@gmail.com
m

به حزب اتحاد
کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number :
121 000 248

Account Number:
36 48 46 88 52

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!